

فضیلت نامہ

ر ز ف ا ر س ک ل ا ب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ طَائِعٍ
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ طَائِعٍ
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ طَائِعٍ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ طَائِعٍ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ طَائِعٍ

او ر س ل م ت ب پا ز ه ر ق ح - او در ب ه ا ر ا خ د ر -

بِنْ ذَبَابَ حَالَاتٍ سَدَاقَفَ مُرْدِجَ ح - بَلْمَ مُقْبَدَ لَاب

لَاب

لَاب

ین کتاب برمال
نیز پارهان

سکول دوہ

دور ۲۵/۰

سال فجر روس

ایک درود چاہیں

ہڈ مناجات بدر کاہ قادر الحجاجی اک ذکر تا فضیلت نامہ
 تصنیف کلب در کاہ حضرت مولانا موکی سید
 جلالی شاہ بن موکی شیدہ کلان
 بحکیمیہ طبع مرزین
 کشت
 بسم اللہ الرحمن الرحیم
 اللهم یا مولانا

ابتدأ کرم بنام حق بیان او خداوند جمیع النس و جان
 قادر ا پاک ا حسیما بے نیاز صانعا قادر ت نما بندہ نواز
 حق تعالیٰ تقدس شان او قدسیان نہ فلک ربان او
 راحم الرحمن خداوند و دو^د جملہ عالم بر تومی آرند سجود
 آفرییدنی حسم آدم را زخاگ چون دیدی و ح در کشت پاک
 یعنی در کلام خدا در سورہ حق روکو عچہارم وارد ت قول تعالیٰ فاذ

سویت و نفعہ فیہ من روحہ فقیول اللہ علیہ السلام

ما نخت فیہ من روحی رسید این خبر جملہ ملائک می شنید
آور یہ نہ جملہ سر ہادر سجود آنکہ منکر کشت اوابیں بود
کنٹ کنڑ امخفیاً فرمودہ ست کنخ مخفی را بروں پہنادہ ست
گرتود آنائی ازین دیکر محبوی غیر اسم پاک اواز دل بشوی
اسکم ظاہر راحم الرحمن بود اسم اعظم شاہ دین سلطان بود
اسم ظاہر اینکہ اور حمان لقین اسم باطن اینکہ اول سلطان میں
اسم ظاہر راحم استے جان من اسم باطن مایہ ایسا زمین
اسکے سر حق راحم الرحمن بود شاہ من ہم دین ہم ایمان بود
کر بدافی کارہایت شد درست پس بناید کرد درہ رکھ پست
جبتوشی غیر او ذکر کج است کہ بود او مؤمنان را رہماست
رہنمائی ہر دو عالم او بود آفرزی جسم آدم او بود

هم رپه بی را هم بکرد آن ہو کے راه
کن فریاد س فریادرس دست بر سرمانده ام همچون مکن
بله بمن تو احانت بکن چون مکن بخوان و بیحات مکن
علی بر حائل زارم کن نظر چون که نو میدم نکردانی زدر
علی لطفت تو بے پایان بود جسم جان در راه تو قربان بود
مرکه در راه توجان بازی کند ہر دو عالم او سر افزایی کند
لندۀ عاصی چی کویم و صفت شاه رحم کن بر حائل زارم یا اکم
با لامبیشہ برسرت جاندارم غیر از خاک درت
مد کشی کارساز من ندارم غیر از عجز و نیاز
بد خود بر اندر کرده ایم ورنہ از افعال خود مشتمله ایم
دولتم شد زیر پیغ زحمت خود را مداراز من رین
لکننا هم چو خوبیست غیر در کاہت دکر بن بس است
ای جلالی شاه رعن جو فی پناه
سلطان حق نم یابی کجاه

اسی تو ماہ بے نظیر پادشاہ اسی تو شاد
اسی تو خلاق زمین و آسمان اسی تو سردار الحضرت کرویا
اے قوموں اے جمیع موماناں اے تو قتال جمیع کاؤن
اسی تو فی وانائی بینائے جہاں اسی تو رزا ق جمیع انسوں جاہ
پادشاہ بے وزیر با مکمال اسی تو سلطان کریم بیزروال
تو منزہ پادشاہ بے نظیر تو سبرا لاستریک بے وزیر
من کجا و وصف شاہ دین کجا بر زبان آرم بنا چند نہ کنا
کچھ باشد بر سر ہر موندان کے رسام و صفا و روزانہ
طاقت انسان بناشد اے پسر کو رساند و صفت شاہ وزیر
قدرت ہر کس کجا باشد کجا کو کن تو صیف و صفت شاہ
در کلام و در حدیث مصطفاً آمدست در شان او ہر جا د
در پی آمد صفات شہ نہور ہم ب قوراث و باخیل نہ رہا
ہم ب آدم یار بود و ہم بنو ح ہم ب ابریم موسیٰ
ہم ب عیسیٰ قاتل کفار بود ہم ب احمد بنت قر

هم بجهیل این منظور شد هم با سرافیل اندر صور شد
کشت میکا شیل رزاق جهان هم برع رائیل قبض روح و جان
با جیع انبیاء با کبار بود مخفی با محمد آشکار
آن نبی حق بعراجت رسید غیر ذات شاه دین دیگر نمید
چون محمد سوئ عرش اندارد او زستگو گو آگاه شد
هر چه در اشناز راهست نیز بود هر چه از الہام حق بشنید بود
از حلال داز حرام و آمر و نهی از شوتات جمیع کل شئی
کشت حائل بر محمد از زبان بر مراد خود رسید و شد روان
بعد ازان واپس مقام خود رسید هر چه دیده بود از حیدر شنید
بر محمد هر چه از حق شد صد ورد از زبان شاه من آمد ظهور
در تعجب آمد و گفت اے علی هر چه مخفی نزد تو باشد جلی
در پس پرده نهان آشکار غیر ذات تو نباشد زینهار
ای توئی خود رسید در هر جاستی اینهان اینهان یکتا سنتی
قدرت حق از تو آمد در ظهور نور بزدا فی نباشد از تو دور

ای توئی در اول و آخر خدا با جمیع انبیا را رهنا
 اول و آخر مقریم توئی ظاهر و باطن مقداریم توئی
 داده خود را درین عالم قرار ہر زمان در هر لباست آشکار
 کاه میگردی جوان و کاه پیر که تخت باد شاهی که وزیر
 که بزرگت میسنا فی کاه خود که می نابی و که آنی بُرد
 کاه هست و کاه ہشیار آمدی چنین کارا ز تو بسیار آمدی
 آیه قل انسا در شان توست سوره لیلیں طه زان توست
 در حدیث مصطفی آمد بیان ہر که از مولانی یا بدشان
 روسیا و جاہل ت اندیجهان مردنت باشد مثال کافران
 حدیث قال النبی علیہ السلام من میان شتم یعرف بامام زمان
 فقدمات و میتته جاہلیتہ جاہل فی الناس دویم
 در حدیث دویمین آمد چنین واحد نور رب العالمین
 کفت پیغمبر محمد مصطفی بعد واحد در شمارا رهنا
 چاشین من بود ای امتنان غیر او ذکر نباشد و بیان

هر که راحید بود مولانی او جنتِ فردوس باشد جائے او
 قول النبی علیہ السلام من کنت مولا ه فخذ علی - مولا ه
 هر که بر مولانی من انکار کرد آتشِ دوزخ و را آزار کرد
 هر که بر سلطانِ من اقرار کرد کیمی خود را پراز زربار کرد
 اگرچه مقصود به سلطان بود نزیر یاد قدرست سلطان بود
 بندۀ عاصی میداز لطف شاه دهنجات از دو نزخ حرمان و را
 معصیت ہائے فراوان کردہ ام رو سیاه و شرمسار افتاده ام
 لطف تو برحال من ہاشد کواه از تو رحمت آید و از من کناه
 با چین کردار ہائی ناسزا باز دارم من میداز لطف شاه
 هر که از در کاه تو نومید رفت نامیدی از در کہت ابليس فرت
 کفت آنا خیر و منه آن لعین زان بسب شد در عذاب ایمین
 یعنی در روز خلت آدم از حضرت رب العزت امرے شد بمند
 ملائک که آدم را سجدہ کنسید در آنوقت ابليس کفت
 انا خیر و منه خلقت نی من نار و خلقت ه من طین

پس از در کاه رب العزت لفظ اخراج بر الیس صادر شد.

البیس دیگر طوق لخت دارند است

کر کنا هم جید و افزون بود لیک لطف توز حدیرون بود

ای جلائی شاه تو کرافتی بچاه

چون یاد نداشت بیرون آرد ترا

کفتار دیگر اینست اللهم یا مولانا من اجا بد کاه قاضی الحاجا

آهی کرد کاه را پادشاهی حیمار احسم حتی تو انا

تو شاه لا شرکنی وزیری تو سلطان قدیمی بے نظری

نمیک بنده در کاه شاهی غلام مرتضی و مصطفی

اگر داری تو راه مومنی را کنی و صفت صفات انوی را

علی باشد امام ہر دو عالم بنی باشد شفاعت خواه آدم

علی بادان امام خواص یافت بهمه کا رجحان باو تمام است

که بے ایشان نباشد بیچ کارے بر اه شان فند اکن ہر چیز دارے

تو دو ری گن خود نزدیک او شو همان دم است کردی بازار نو

{

که خود را کم کنی حق را بیابی بقرب حضرت سلطان شتابی
 شود در عالم علوی مکانت شوی بیرون زستلی از نماش
 اگر خود مین شوی حق مین نباشے شوی رہن تو مرد دین نباشے
 تو خود را غیت کر دان در ره او ضیا کرد و صمیرت در بر سے تو
 جبین را گرفت بسانی بر در سے او رسید خور شید رحمت در سر تو
 نفی دافی توفیق شوم خود را ترا هر کر من اند سوئے الله
 تو بشکن خویش را پیوست او شو تو بیرون شوز خود درست او شو
 اکرم دی تو بشکن نفس خود را پس آنگه می شناسی نیک و بد را
 تو بشکن نفس را کویند شیبے همکویند ترا مرد دلیرے
 کر نفس تو مث ای اژدها رست همیشه در فرو بردان خمارت
 فرو فستی درون اشکم او بنادافی کرنستی دامن او
 هنگ است اینجان اندر دمی تو چو یونس ارفتی اشکم او
 پس آنکه لازم است سرمه دشید ازین بکذر ره مولا بدست آکر
 کنی تو خویش را یکباره فانی که عمر جاد دافی را بیابی

که پیش ادمگی خور امرده سازی کر روح تازه از مولا بیانی
 ز خود گریزی حق را بیانی زمینه تامعادت راشناسی
 ره دیگر نباشد غیر ازین راه که حق دانی تو شاه مرتفنی را
 قال النبی علیہ السلام لا یعنی فی الارض فی السماوات فی معنی

قلب عبدال المؤمنین

حدیث یعنی گفت ات پیغمبر نکنجد پیچ جا حق اے برادر
 حدیث مصطفی آمد بیانت نکنجد حق تعالی یکن کانت
 نمیکنجد خدا در آسمانات ندر روی زمین داردمکانت
 بتحقیقا اکر کنجد باشد درون قلب عارف دیده باشد
 که خود عرش است عارض قلب معراج خدارادید بگرس نیست محتاج
 که عارف خود خدارادید باشد کلام حق از ولیشنیده باشد
 که بی عارف خدار اکی تو ان دید صفات ذات حق را از کلشنیده
 اکر تو موسنی پاک دینی تو مهرشاه دین برخود گرتی
 نور حق از وظا هر نماید که زنگ لیک دم میزداید

وجود تو شود روشن در اندم دراید شادی بیردن شود غم
 کروه دکران این راندازند حمد بر خاندان شاه دارند
 کلام حق شده ناطق برایشان که لا یرجون کفته در حق شان
 قوله تعالیٰ الذین لا یرجون لقاء نا و رضو بالحیات الدنیا
 و اطمأنوا بہما والذین هم عن آیاتنا غافلون او لئک
 ما و هم النار بیا کانوا یکسیبون ترجمہ

کروه دکران هستند کمراه که نو میدند از دیده ای الله
 فلن یعذر لهم کفته و کربار کلام حق بشان آنست کار
 قوله تعالیٰ فلن یعذر الله لهم ذلک بانهم کفر و اب الله
 و رسوله والله لا یهدی القوم الفاسقین -

فی رَحْمَةِ الْمُخْلِفِينَ بِمَا قَعَدُوهُمْ خَلْفَ سَرِّ سَوْلِ اللهِ -
 نیام ز دخدا هر کز برایشان که کافرشته اند در نزد زیدون
 که کشتند شادمان بعد از محمد هنادند پائی خود را بر خلافت
 کجا باشد روایشان که کردند قدم برسند احمد بہا اوند

دکرام بیان از قول قرآن و قالوا نتم کفتند ایشان
 قوله تعالیٰ. قالوا ماما انتم الابشر مثلكن ترجمه
 بکفتند بر پیغمبر ان شریان تو شل آدمی ما شنید مایان
 فرستاده نه از سوی الله چرا حرف دروغ آری تو پرما
 کر کشتند زین سبب مردود کراه عذاب آمد بر ایشان سوی الله
 سزاوار عذاب و ایینند کجا هم علی در دل گرینند
 که بعض مرتضی احوال اند بقول مصطفی از کاردارند
 همیشه دشمن آی رسولند که تا اهلند و نادان جهولند
 عجب کراه کردند خویشتن را که کردند اینچین کردار باها
 که ای مویین اکرداری تو اقرار ازین بکذربوه مولا بدست آر
 گند مولا ترا هر دم عطایت زدنیا تابعی رهستایت
 سفرد پیش داری بس کرنت ترا ایک دم بمنزل میرساند
 که سلطان هر دو عالم را ایست که هر تیغیل زنگ ضمیرت
 نداری غیر از در هر دو عالم زلطفت شادی وا ذهن اغضم
 کمع

که هم جان بخشد هم جان ستاند بهر کاری که خواهد می تواند
 کند افزون کم در روزی تو تو بیغم او کن غنواری تو
 چنین شاهی که دائم در جهانست مدد کا ز جمیع مؤمنانست
 که عالم فانی و سلطان تعایت دل جان را بر هشت کن فدایت
 نصر جان بخشد و ایمان سلامت کند روشن ضمیرت راز محبت
 تو اے بندۀ عجیب نادان کوئے که کردی اینچنین کار ضروری
 نتر سیدی تو از فردائی محشر ضرور آید ز کردار تو درست
 که شیرین شد درین عالم کناهست که فرد از هر تر گرد و بکامت
 کنه شیرین طاعت تلخ کویا کجہ بندہ شود بر تلخ جویا
 بنادائی خود حسیران بامند که بعد از مرگ اور اکی کذارند
 اکر تو مؤمنی دریاد خود آر عذاب دوزخ سوزان آن نار
 که مویین جائی در دوزخ ندارد بغیر از عشق شه چرتے ندارد
 که عشق شاه را هر کس کن نمیند عذاب دوزخ حمان نه میند
 که آتش از جهنم سر برآرده هر آنکس بر ولایت بعض دارد

جهنم جائے کرایان عالم کے شر کارند بر او لا ادم
 نفتحت فیہ من رحی کرد ام که خود در قالب آدم و رام
 کر کردند سجدہ برآدم ملائیک نکرد ابلیس انم کشت بالک
 همه عالم شن آدم بو دجان جمال حق در آدم هست پنهان
 هم و رحم در آدم هست پیتا نسبت غیر آدم حق دکر جا
 که شیطان از زمان اذکار آورد مذاقی اخرج از جبت را مرد
 قول تعالیٰ قال فاخرج منها فانك بحیم و عليك اللعنة الیوم الدین
 کر اے ابلیس توئی مردو مکره سزا نی لعن تایوم القیامت
 تو راند کشتی از دربار یزدان دکر باره نیابی راه برایان
 که ابلیس از زمان می شد پیشان که مهلت خوست از در کاه یزدان
 قول تعالیٰ قاله ياربی فنظرنا يوم یُبعثون یعنی مهلت خوست
 مر الکراه کردی اے خداوند که کیا رهم بدہ مهلت تو باش
 نشیئم در سرے این راه بندہ کنم او رامثال خویش از نه
 که یزدان در جواب او بفرمود تو از دربار من بیرون شوئی و د
 ۴

رَأَنْ بَنْدَهُ كَعَاصِانْ تُوْبَشَهُ كَشْمَ بِرْغُو دِيْغَرِيْنَاهَا كَهْسَتَهُ
 قَوْلَهُ تَعَالَى قَالْ فَبَعْنَيْكَ لِلْأَغْوَيْنِ هُمُ الْجَحْرُونَ الْأَعْبَادُ كَهْ
 مِنْ هُمُ الْخَلِصَنِينَ

كَهْلَهْتَهُ دَهَتَهُ مِنْ بِتَوَيْنِهِمْ هَرَاجِهِ خَواهِي ازَأَوَّلَهُ آدَمْ
 يَقِينَ دَانِمْ بَكْتَارَتْ نَيَانِهِ هَرَاجِهِ بَنْدَهُ كَاهْ خَواصَ مَاهِنَدْ
 قَوْلَهُ تَعَالَى قَالْ الْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقْوَلُو لَامْلَهُنَّ جَهَنَّمَهُ مَنْكَ

وَمَنْ تَبَعَكَ مِنْ هُمُ الْجَحْرِيْنَ

هَرَانْ بَنْدَهُ بَاهْرَهُ تُوكَشَهُ كَاهْ بَدَوْرَخَ افْكَنْمَ اوْرَانْكُو نَسَارْ
 اَگْرَتَابَعَ شَوَّنَدْ دَرْحَكِمْ شَيْطَانْ جَهَنَّمَ پَرْكَنْمَ ازَتَوَدَاهِشَانْ
 دَوْخَانَهُ اَفْرِيْمَ مِنْ بَعْدَرَتْ يَكِيْ دَوْرَخَ دَوْيِمْ رَانَمْ جَهَتْ
 بَوْدَجَتْ مَكَاهِنْ مُونَانَتْ كَهْ دَوْرَخَ جَاهِهِ اَهَلْ كَافَرَهُتْ
 هَرَكَانْ بَنْدَهُ بَرَاهَ تَوْرَدَرَاهَ سَرَاسِيمْ بَعْنَتْ دَرْبُنْ جَاهَ
 كَهْ مُونَنْ رَاهَ زَتَوَ اَلْكَارَهَشَهَ زَفَلِ كَاهِرَهُ تَوَهُ بَيزَارَهَ باَشَهَ
 يَقِينَ دَانِهَهُ كَهْسَتَهُ شَمِنَ اوْ نَيَارَدَ دَسَتَهُ سَوَيْ دَامَنَ تَوَهُ

نه شد غیر ازین در منزل او ازان کشت جایم در طل او
 که قلب مومنان عزیز خدا نیست ز سوی حق با و هر دم ندانست
 نه از سوی من برمون آید که رحمت هم ز من برمون آید
 جیع مومنان در یاد ماند کروه فاسقان ماراندند
 ازین رو در کلام حق بیان است که دوزخ از برائے کافران است
 کروه ظالمان فاسقان را بسوئے خود ندادست حق نشان
 نماید و راه حق کمراه کشتند در رحمت بروئے خوشنستند
 مثال کور کرستند بعلم بنادانی خود کشتند ظلم
 اکر خواهی که دانی ظالمان کروه فاسقان کاذبان را
 بخواهی اند در کلام حق بیابی بلام لعن حق باشد خطابی
 شده نازل برایشان لعنت حق نمی فهمد عجب نادان حق
 شده اند در کلام حق شتابی پیلچم الجمل في سه الخيانات
 قوله تعالى الدين كذبوا بآياتنا واستكثروا عنها لا يفتح لهم
 ابواب السماواتي پیلچم الجمل في سه الخيانات

نیکشاید در آسمان برویت ناز جنت همی یا بند بیویت
 همان دم می شود جنت رسیدن شتر کر بگذرد از راه سوزن
 ناشتر بگذرد از راه سوزن نما نند شان مجنت راه رفتن
 که منکر کشته نداز حکم عیان بین سجده نکرد از و ز شیطان
 گفت من آتشم او خاک تیره کجا آتش کند با خاک سجده
 که نیزدان کفت طاغات چنین بود که طاعت عجب کردید ناپود
 همه سجده تن این سجده جان تو مثل صورت بیجان و ای
 تو اور اسناه دا منگر بطینت اکر دانی بطین کویند لعینت
 هر انکه شاه دین راحت نداند یقین میدان که او خود را نهاد
 نه دین دار و نایمانست سلامت نداند راه حق هر کز تیامت
 که جان دارد مثال جان حیوان بهایم کی شناسد ما و نیزدان
 همیشه در پی فتن و فجور ند بغل نفس شوتمش در غور ند
 خداوند اگر دان بود ایشان که منکر کشته اند از حکم رحیان
 ره دکر نباشد غیر ازین را یقین هستی تو الله تو مولا

تو مولائی جمیع مؤمنانے ز دوزخ مومنان را میرا نے
 کہ جائی مومنان فردوس اعلا کہ ظالم را بشد حکم آنجا
 کہ غیر راه حق مومن ندیدت امام وقت را بر خود گذیدات
 امام خویش را ہر سبند کہ واپس در عذاب حق بماند
 آئھی بندہ را از خود مکن فور بغیر از روے تو ایندہ بنا کو ر
 مبادا ہجیکس جڑ من گن کار مکداں بمحض من را کرفتاد
 گرفتار م بچنک نفس شومت نکردم یکرمان کاررسوت
 ہمسہ اسباب عقبا شد بیادت نیا دراہ حق ہر کز بیادوت
 ہمیشه در تلاش فکر دنیا عجب بر باد دادم عمر خود را
 نکردم یکرمان کو شش بعقبا کہ کردم خویشتن راشوم رسوا
 کہ در انت کجا یا بم در انوقت عذاب آئندم بر سرم محنت
 سرا سیمه شده پیو یا ن بھروس عذاب ہولناک آردین رو
 نہ جائی رفتون نہ جائی ماندن بغیر از ور کہت ای شاہ ذلین
 کہ تد بیرم چین باشد در انم ز لطف خود ہمی پوشی کنا ہم

کناہم را بین میں رحمت خود بحقِ داعیان جلت خود
 بحقِ ناطقان عزت را بحقِ داعیان دعوت را
 بحقِ مؤمنان پاک طاعت بحقِ اسہماء بے نہایت
 بحقِ کارہائے قدرت خود کناہم را پوشرخ از رحمت خود
 بحقِ ذات بے ہمتانے پاک بحقِ نور پاک بے زوالت
 بحقِ آنکہ سلطانِ جهانی کر مؤمن را زد و زخم برافی
 بحقِ آنکہ تو سلطانِ عالم بگُن موجود کردی جملہ عالم
 زنا بودی بہ بو داری جہان کنی پسید اتوہ حبیز نہان
 کناہم چون خس لطف تو دریا خطما از سندھ و کشیدن از شاه
 تو سلطان کریمی بے وزیری تور حان الرجمی بے نظیری
 سک در کاہ خود را کر بخششے کناہم را ز رحمت کر پوشے
 بوقت نزع جان بر من نظر گن ز لطف خود بجاتم راضگر گن
 بہ بخششے یا نہ بخششے بر کناہم
 جلال شاہ سک در کاہ نشاہم

ابتدائی سخن نام خدا مختمس
 اول از محمد آن بی بدا
 دویم از نعمت آن شه دوسر سویم از ذات پاک آن زهراء
 و صفت چهارم حسن بود مولا و صفت پنجم حسین غدیر که
 ذات این پنجمین درین دنیا کاہ مخفی بود که پرید
 هر دو عالم بر زیر سایه این بلک دارند همه اشیاه
 میهد هندر رزق می ستانند باز میکنند هوت میکنند حیا
 یک این پنجمین درین عالم ذات پاک خدائی بے هتا

شاه سلطان محمد است خدا

آفرینشندۀ زمین و سما

مردمین سب همین پنجمین در کلام خدا همین پنجمین
 هر دو عالم حکم شان پریدا عرش کری مقام این پنجمین
 آفرینشندۀ همه عالم کن فیکن با افراد این پنجمین
 ادم و شش طیرب جن ملک جمله در زیر حکم این پنجمین
 نارد وزن بر ایمان موجود هر که غیر از شناز این پنجمین
 مرن

نیت جنسیند ة درین عالم غیر ذات شریف این نیستند
کرتا باورست این کفتار جانمهه جانستان همین نیستند

شاه سلطان محمد است خدا

آفرینش زمین سما

ذره نور متدرست مولا متجلا است در همه لها
نظر خویش را بخاک اکنه کشت پون آدم صفقی پیدا
چون سفینه شد و بدریارفت یافت فوح نبی ازان بخا
قطره از نور خود در آتش نزد تارشد بزد به خسیل الله
ذره نور او رسیده بلو ر دید موسی دران میزینیشا
چونکه عیسی بتوئے حق تالیه متوفیک شد کفت یا صینی
بود مولا ہمیشه مونس یار با محمد رسول ہر دوسر

شاه سلطان محمد است خدا

آفرینش زمین سما

ہر دو در یک مقام یکجا نیند ہر دو یک حیسم ہر دو یکجا نیند

ہر کم این دو جد اکند باہم آدمی نیست بلکہ جیونند
در غدیر این حکایت مشہود علم من را علی بود با بند
باز فرماداں رسول خدا ہر کم مارا امام حق دانند
ابن عسم امام او باشد ہر کم انکار کر دنا دانند
ہر کم ماراجہ داکند ز علی کافر و مرتد و جہل اناند
این زمان ان دونور تابند اشکار و نہان بسلطان نند

شاہ سلطان محسن خدا

آفرینشندہ زمین سما

غیر سلطان ماردنیا کیست غیر سلطان قرار دنیا نیست
جہل کائنات کون کان بے رضائے امام بر جانیت
لوححلت ارض من امام کفت بے امام این فلک چو بر پایت
لوححلت الارض من امام الساعۃ مدادت با هلهفا

بعد ازان کفت کنت مولایم غیر حیدر امام مولا نیست
نور حق را اگر تو می جوئے غیر سلطان دین و کر جانیت
۴۰

هر که طاعت شاه دین نکند نسل او در جهان بگراهیست
 شاه دین آن امام حی و دود غیر او هیچ می محبانیست
 شاه سلطان محمد است خدا

آفرینشندۀ زمین سما

آن ولی خدا امام زمان شافعی روح راحم الرحمن
 آفریدست جمله عالم صاحب العصر کرد کا جهان
 آن امامی که دائم الوقت است نور او در جهان بود تمان
 ذات او ذات حق بود تمثیل نور او نور حضرت یزدان
 جمله فانی حیات سلطان است او خداوندی حبا ویدان
 لعنت حق بران بیهودان باد که نداشت امام خود بجهان
 بر منافق هزار لعنت باد او که انکار کرد بر سلطان

شاه سلطان محمد است خدا

آفرینشندۀ زمین سما

آن امامی که فور حق با اوست او بحق همدم است حق با اوست

غیر او در جهان کجا بشد نور ز دان همیشه باشد و است
 او خداوند جمله مودات کار حق او همیشه کرد نکوست
 بندۀ رو سیه چه سکویم و صفت ذات صفا او ایه و است
 چونکه از لطف رحمت سلطان هر کرد اراده هست نگست
 که خلاصی ز آتش دنخ میه پر بندۀ راجان اید است
 غیر او هر که مهر در دل داشت تو یعنی دان که عین دنخ داست

شاه سلطان محمد است خدا

آفرینشندۀ زمین سما

من همیشه بصدق دل جویم و صفت ذات صفات او کویم
 مگر از گرد هانی خود حیران عاجز خسته کسیه رویم
 نهمه خود سیه کنم بر روز او خداوند من سک کویم
 از کن هم هزار دفتر شد یک نکوئی نیا مدار سوم
 نگرچه از گرد ها کرفت ارم که خلاصی ز لطف او جویم
 جو نکه اسید کرده ام بسان بشام ز لطف خود بقیم

د

غیر در کاه تو دکر جانیست
 جانی امید این سیده رویم
 هست سید جلالی شاه غریب از غلا مان آن سک گویم
 شاه سلطان محمد است خدا
 آفرینندۀ زمین سما
 بند دیگر این است

ایا سلطان توئی خورشیدتیابان ایا سلطان توئی ما در خان
 ایا سلطان توئی خود ذات جهان ایا سلطان توئی خلاق نیوان
 ایا سلطان توئی شاه جهان بان ایا سلطان توئی ستار غفران
 ایا سلطان توئی هم جسم هم جان ایا سلطان توئی کویائی قرآن
 ایا سلطان توئی هر جا گهبان

غفور راحم و یا حی سجان
 بود خس و قدر آستانت کربسته شال خادانت
 بحکم لوح و قلم کرسی و عرشت بگن موجود کردی باکنانت
 هر یک راجبه اسم نهادی ندام طاقت هر یک بیانت

کرجویانی این مطلب بهیشه بوصفت پنجهٔ تن کویازبانت
 ایا سلطان توئی هر جا نگهبان
 غفور و راحسم دیایی سُجان

پنهان سعی کوشش بے نرم بغیر این پنجهٔ تن دکر ندیدم
 که اصل حنفی سلطان فاعل اکر در دل کنی صدق تقدیم
 که بودم در خیال کوشش این کراز با نکم صفتی حق شنیدم
 بغیر از شاه دین هر کز نلایی اکر جوئی سهام در زمینم
 ایا سلطان توئی هر جا نگهبان
 غفور و راحسم دیایی سُجان

کلام حق کشیده هر جا بیانت بوصفت پنجهٔ تن یک یک نشانت
 محمد قل هو الله أَحَدُ دان کر الله الصَّمَد شاه ولایت
 کل علیلی د بوجاتون حبت ولَمْ يُولَدْ حسن شاه نبوت
 حسین شاه دین را کردانی ولَمْ يَكُنْ لِهِ حَفْوَاً أَحَد
 ایا سلطان توئی هر جا نگهبان

غفور و راحم و یا حی سجان

پنچ آیات قرآنی بیان شد بحکم پنجتن عالم بناسند
 صفات پنجتن اندر سارفت همه جمع ملائیک در شناشد
 شانی پنجتن بر بینده واجب ولی بر مؤمنان کفتن روکش
 اگر خواهی که یابی پنجتن را که هر کیک پنج بر سلطان عیان شد
 ای سلطان توئی هرجانگهبان

غفور و راحم و یا حی سجان

امام حاضر و سلطان عالم غفور و راحم و شاه کرم
 ظهور خویش در عالم فکنه کهی طفیلی کهی بر نادمادم
 نمایید خویش را در هر لبست به شکل و پر صورت بعالم
 کجا پی می برد عقل ضعیم بکنه ذات آن شاه معتمل
 ای سلطان توئی هرجانگهبان

غفور و راحم و یا حی سجان

آلهی بندۀ مسکین کیسه همیشه داده دارم پسینه

علاج درد خود هرگز نیا بم امید از رحمت دارم بهیشه
 علاج در داین عاصی تودانی ز فعل لعن شیطان کن کناره
 بر کاهشت بهیشه شرم ارم کرد ارم من کناد بشیاره
 ایا سلطان توئی هر جانگهبان

غفور و راحم ویا حی سجان

غريب و بکس وزار و تزام بجز خاک درت جانی ندارم
 اکر رحم آوری بر این کسیدن کلطف توست و بید و شمام
 مجالدم زدن ارانب است بافعال بدی خود شرم ارم
 اهی چاره عاصی دیگر نیست کنی شاہانظر بصف حالم
 ایا سلطان توئی هر جانگهبان

غفور و راحم ویا حی سجان

بحال خویشتن کشم پریشان حواله بر تو کرم اے نگهبان
 کرفت ارم بکردار بدی خویش نکرم یک یکونی ولے بر جان
 بخود رحمت امید و ارم نیندازی مرادر نار سوزان

بدر کاسته بحی نالد شب و دوزن جلالی شاه سک در کاه سلطان
 ایا سلطان توئی هر جان گهبان
 غفور و راحسم و یا حی سجان
 کفتار دکر این است

یا علی در در راد دوا جویم یا علی رنج راشقا جویم
 از من پر کشنه چمی آید رونه شب پر پی کنه پویم
 لیک یا بزم نجات زان کاه کن تو مولا بسون روم
 چاره در دمن تو خود دانی از علاج تو من دوا جویم
 بندۀ خسته دل افکام پس چرا امانه بهر سویم
 محنت حال زین غریب گنے بشام رسان خود بویم
 چو کداز نیستی هست شدم
 و حسدۀ لا امۀ می کویم

این عنایت بیندۀ محنت دست عاصی کرفته هن اوت
 هست قایم مقام در دوان قدرت خویش آفرینی نکوت

هر که منکر بذات او باشد نار و وزخ اماده سراوت
 هر که بر شاه من کند انکار مار کشدم اماده سراوت
 اے منافق تو بعض زیارتی دوزخ هفتین نشستن توت
 گرچه دوری ز حجت سلطان ازدوا در فوکشیدن توت
 چونکه از نیستی بهشت شدم
 وَحْدَةُ لَا إِلَهَ مِثْكُومٌ

یا الہی مکن هر انویسید بندہ لر زان زیم قهرت بید
 همچو بیدت غریب لر زامن تو مکن از نیم خود نویسید
 یک از کرد هماچچه حیرانم سوئی من میران بلطف فوید
 هر که هر تو در د جان ارد بشامت که بُونی حق برسیه
 ناله از کرد هماٹے خود دارم ناله این غریب کر نشینید
 زار باشیم زار می کریم یا علی رحم حال زار شوید
 چونکه از نیستی بهشت شدم
 وَحْدَةُ لَا إِلَهَ مِثْكُومٌ

عشق دنیا مثال جسته بود لیکن جمہ بر روی آب بود
 دوستی کرد جمہ با دیرا گیز مان جمہ چون خراب بود
 بندہ هم در مثال آن باشد ذوق دنیا چر ثواب بود
 دل بد نیام بند سود غیت عشق دنیا بتو عذاب بود
 چونکه توحہ در نیعام م مثل آن عمر تو خراب بود
 اسی کینیت پر خواہی از دنیا روز آخر ترا عذاب بود
 چونکه اذنیتی بہت شد
 وحدتاً لا إله إلا كرم

ایکه در روز شب کناہ کنی بعض کینیتے لقب جا کنی
 تو ملامی بھرہ شیطان در شیطان بدل تو راه کنی
 چونکہ شیطان معلمت بہش کی قدم رنج بزرگ شاہ کنی
 عمر تو صرف شدید و لعوب ہر زمان کار پر کناہ کنی
 با چنین کار ہا امید تو حیت نامہ خویشن سپاہ کنی
 کرازین کار ہا تو دکنگری روی خود را بسوئی شاہ کنی

چونکه از نیستی بہت شدم

وحدة لا اله میکویم

یا علی یا علی ضر و رکن ناله بندہ راقبول بکن
 عشق استم بکار این دنیا ہر دنیا زد لتو دور بکن
 کر کیری تو دست این عاصی غرق دُونی خشم زست را بُن
 مؤمنانی که خاص دکا هند یا علی بھر شان ظہور بکن
 چون ظہور تہیشی شد ہس عالم پُر از نور بکن
 بکمال ظہور قدرت خوبیش خاطر بندہ راسرو رکن
 چونکه از نیستی بہت شدم

وحدة لا اله میکویم

یا علی بھر جودا حسانت اسم پاکت حجم رحمات
 آفریدی بقدرت یکتا این زمین سادگو را بیت
 لیک باشی تو خالق ہرشے توحید او نجی سُجّانت
 بعد ازان عالم آفریده شدت ملک جن انس دیوانت

همه چویا ائی راه خود بگشند تو رستارن جمله را بنا و ایت
 چونکه سید جلال شاه غریب خاکپائے نزکان دکا هست
 چونکه از نیتی بہت ششم
 وحدة لا الہ میں کویم
 منس دکر

حمد سکویم بدر کا هست تو ای سلطان زین رحم کن بحال نازم از جراحتی یوم دیرنا
 وعدی داد جملہ انبیاء مرتلین در آخر ختم کرد پانہ سعد را ولین
 آن زمان دیدار حن بر مؤمنان کر ددققیں

میرستداواز در کوش جمیع بندہ کان با امام خود بیان سید در پیشہ شت جاویدان
 ہر کس پھے سردار باشد باز کر دد جہاں رہ منی یابند آنچا ہجز کروه مؤمنان

رسکا امیدم لپس نکر دلنا فاما سلطان زین
 غیر مؤمن حکم رفتگی کر بود بر تجھکش می بروز از نروز د جنت با مرداد رس
 موئین دیندار رامولا بود فریدرس نگران از نروز واولیا و فرید جرس
 میشوند با کر دھائے سخو د پشیلک غمین

این عجب است بر تو من کنند عیب الغریب
منکران جهان ندان حق بنتیز
هر که از جنت بر ونش جاید کنیت نیز غیر دوزخ اے برادر بود آزو که کریز
از شقاوت می شوند با اهل وزخ همینشیں

یوم ندوگل انس نازل است بر بنده کان با اهم خویش داخل می شوی ای مؤمنان
با ملاقات حسد او ندزین آسمان میرسان بند کرد شد با اهم خود رون
ظاهر و باطن بهم یک نور رب العالمین

ذات اشد است صفات او امام هر که بنشناسد امام خویش کارلو تمام
جنت فردوس سازد برا کخ خود مقام دیض رحمت میرساند عز تعالیٰ چشم
بنده را نویسید که زار ای تو سلطان مین

هر که بنشناسد صفاتِ مر امام خویش را از بد اندیشان عالم دور سازد خویش را
با تواضع نرم سازد خاطر درویش را با کلام حق کندر ہم قلوب ریش را
رحمت مولا بر انکس میرساند نرم بین

مرجا صدر حبس اے مؤمنان کوئی بیعت بده اید ای از ہمکنان
با کروه مؤمنان دوستان ہمینشیں باشید در با غ جهان

بنده را هم ده اجازت با کروه مئین

یا امام وقت مؤمن لامکن از خود جدا میرسان در کوش هر مؤمن لطف خود را
کافران جاهلان ارزومی یابند جزا آه و او میلکنان کویند هر قوم آه آه
من ندانستم یار ب رجهان میقین

مؤمن ویندار انباشند بود در انتظار با ملاقات لقائی حضرت پور و کار
فیض محبت میرسد از حق تعالی بیشتر مؤمنان در راه مولایکند جهاد اشند
بر قدم حضرت مولا هند سر بر زمین

رحمت مولا برلن بنده بود اید وستان ائمہ مولا را بهمیشه و رساند بر زبان
جاهلان هر کزنی یا بند از مولانشان دان بسب زنای دوزخ کروه اند خود را کان

بنده از ترس همان کرد پناه با شاه دین

مؤمنان اخلاص خود را ذات موالا کردند دست بر دامان آلم تعصا و ایستاد
جاهلان روازان امام حق چنان کرد اند از حاقت محمد خود بآن سیار بیشند

بنده را کن و راز پنهانا یا امیر المؤمنین

جاهلان هر را هر دم بود بعض عله از امام وقت در کیاشان باشد حکی

روی محنت رانی یا بند هر کرد مطلع شد
شمنی دارند هر دم با امام بر حق شد
منکره نیز ارم ازینها یا امام المتقین

بنده از کرد ارها نی ناسرا تر سده ام
بتکه پیغمبر بنزد شاه دین شهروند ام
باچنین کرد ارها شه خوشیت لرزند ام
ورز بخششی عاقبت افتم ز بالا بزرگی

آفرین صد فرین بر میون بند ارباد
هر مولا در دلوں سینه خود جا واد
جا هلا از بخضاین بر مستان دل زجها
زین عمل همای شوند بالا و فخر بمنشیں

یا امام وقت هون را چنان بروزه
باب جنت را برو سکونت آن بکشاده
رزق روزی راضی بکرد امی کرده
بعد مردن نه کردن نیز وعد داده
بنده خود را گم نو مید در روز پسین

باچنین کرد ارها نی ناسرا تو ناتام
التحدا رام پدر کاه امام غسل عام
کار عاصی غیر رام تو نیکر دنظام
کرب بخششی جرم عاصی کلطف قدر ایام
رحمت در یا کنا هم خشن داشت شاه دین

بـشـکـهـقـارـیـ زـتـجـوـمـنـیـاـهـ اـبـادـشـاهـ عـوـفـکـنـبـرـمـاـوـبـکـزـراـزـکـنـاـهـ
 کـرـنـمـنـخـنـشـهـ کـنـاـهـ رـوـسـتـیـاـهـ کـاـرـمـنـگـرـدـدـزـبـوـنـ حـالـمـتـبـاـهـ
 نـاـمـیدـمـلـیـسـ کـمـرـدـانـیـ زـدـکـاـہـتـغـمـینـ
 اـلـجـلـالـیـ چـنـدـبـاشـیـ دـلـفـکـارـ لـیـکـ دـارـیـ تـوـکـنـاـهـ بـیـشـهـارـ
 بـرـدـسـلـطـانـ دـینـ شـوـزـارـ زـارـ بـرـمـیـدـحـمـتـ خـوـانـظـارـ
 لـطـفـ تـوـعـامـ اـتـلـهـ شـہـرـ کـنـاـهـ مـاـبـیـنـ
 کـنـتـارـدـ کـرـمـنـاـخـاتـ

خـدـاـونـدـاـشـاـہـتـ بـیـنـظـیرـیـ توـسـلـطـانـ کـرـیـمـیـ بـنـےـ فـرـیـرـیـ
 بـصـیرـ وـ سـامـعـ اـیـنـ بـرـدـوـعـاـلـمـ بـقـدـرـتـ آـفـرـیـسـیـ جـسـمـ آـدـمـ
 زـمـینـ اـسـمـانـ دـنـشـشـ آـرـیـ مـهـ وـخـوـرـشـیدـ رـاـدـکـرـدـشـ آـرـیـ
 ھـلـکـ رـاـبـاـچـنـیـنـ زـیـانـکـارـےـ توـصـانـ پـاـدـشـاـهـ نـاـمـاـسـےـ
 قـوـچـوـنـ مـوـجـوـدـکـرـدـیـ قـوـسـیـانـ رـاـ فـرـسـتـاوـیـ ہـمـتـ غـیرـانـ رـاـ
 رـسـوـلـانـ توـکـرـدـنـاـیـنـ بـیـاـنـہـاـ بـنـاـدـنـدـ دـرـکـلـامـ خـوـدـنـشـاـہـاـ
 اـگـرـخـواـہـ ہـرـاـنـکـوـحـتـ بـدـاـنـدـ وـاـمـ حـاـضـرـخـوـدـ رـاـشـنـاـسـدـ

اگر عارف شوی در راه مولا یقین اری بستت دین دنیا
 مدد کار دو عالم غیر او نیست شفاعت خواه محشر غیر او کیست
 نہادست در جهان کیسر برابر بہشت دوزخ و ساقی و کوثر
 بہشت آنست امامی خود شاسی بود دوزخ بغیر او سپاے
 اگر مردی بہشت خود بدانی کر ساقی ہم دلان جنت بیانی
 هر انکس مر علی را دید ناظر کر حوض کو ثرت دار د کافر
 بہشت دوزخ و ساقی و کوثر بزیر قبضہ سلطان برابر
 اگر داری بسلطان اعتقادے در جنت بروئے خود کشادے
 اگر تو شاه دین راحی شناسے زونیاتا بعقب استکارے
 اگر خواہی کہ بینی شاه دین را بکیری دامن اہل یقین را
 اگر عارف شوی راه وجودت شوی در زمرة اہل وجودت
 حضرملک وجود خود نیابے کروا ویلا و سر کرداں بھائے
 بکوئیم با تو یک منظوم دکر اگر داری تو عقل ہوش رسر
 خواص ظاہر و باطن ده آمد هر انکه داند او هر د رہ آمد
 کوئی

کرس ظاہری میدانکه بینند
 کرس باطنی ام نیز چخند
 بنظم آوردم اینکفار نسست
 مشام ذوق ولس و سع تصریت
 بیان باطنی بهم نیز لفظ است
 خیال و فکر و فهم و حفظ نفس است
 در کارم بیان هشت شاهان
 که هستند در وجود بینده پنهان
 دو شهر نزد در وجود بندۀ پندا
 بود آفاق انفس نام اینها
 زهر یک شهر شاهان چهارند
 به بیود نظام شهر کارند
 که اول عقل باشد اے نکونام دویم ایمان سویم حیا و راتام
 چهارم عمل صالح در افق
 که هستند حاکمان شهر آفاق
 در بیشتر بیان شهر انفس اگرداری تو عقل و دانش و هوش
 که قهرست حاکم اول در آنجا حسد باشد دویم با قهر بمراه
 طمع شد سویمین غیبته جلام تمامت شد حساب این شمارم
 پس اینها صدیت دارند باهم که بیگیری نشاید کرد آرم
 زوال عقل باشد قهر کورت که ایمان با حسد دار و خصوت
 طمع باشد حیار آدشمن جان طمع را دور باید کرد از جان

که غیبت با عمل صالح شرکیست بخاطر دارایین لفظان یک است
 که مقل اند رد اخراجت پنهان هوش چادره حشم باشد فهم در کوش
 بسیمه علم باشد فکر در دل که دارند هر کمی ما او و منزل
 که تمعت آب از زهره کرفت است ازان هم تنفس هم بهره کرفت است
 بصر آب از جا که دارد بیسر ازان شورست میدان ای برادر
 که بینی تو از شش آب خورده ازان کویند اور آنکه نده
 زبان تو ز آب دل شده تر که کشته زین بشیرین خوشت
 که همایش وجود چینین است که راه مومی میدان همین است
 خواصات وجود خود ندانی بهایم و ارد رو ز خ بمانی
 اگر پرستند مسلمانی کدام است پنجم حرف نام او بیان است
 مسلمانی بنا بر تنخ حرف است که ن دسر زخ چه فرق است
 پنجم حج باشد اے برادر بن در کرون این نفس خنجر
 الی عذر خواهیم کرد پذیری تو حنلاق کریمی بے وزیری
 که این عاصی همیشه شر سلام بغیر از درگهت جائے ندارم
 لکھن

کناه من فریون تراز شمارست بزرد رحمت تو یک غبارست
 بافعال بدی خود شرمسارم مگر از رحمت امید و ارم
 بکر دا بد خود خارز ارم تو دانای تو بسیانی بحالم
 منم یک بندۀ عاصی گشکار توی بینای بحالم ای مدکار
 زطا عالم کندا فرز و نتر آمد که تو دانی شیطان در ترا آمد
 همیشه در خیال حرص دنیا تلمطف کرد همه همباب عقبا
 بدست من نباشد یک علاجی زخلم نفس شیطان و نجاتی
 ندارم زاد راه خود بستم که بردارد هر راه چاک هستم
 ره دور و دراز و خوفناک است عجب راه در قیم هلاک است
 ازین بزم وا زین خوف ازین راه پناه بر در گشت آوردم ای شاه
 خلاصی ده ازین سودا شیطان تو رحجان الریحی شاه سلطان
 تو شاه بے نظیر حی غفران منم یک بندۀ عاصی تو رحجان
 که کردم در ریت عصیان بتبای که کشم قید نفس خود کرفتار
 ازین زنجیر بزم نیت آصلًا خلاصی نیت هر کزوائے بر ما

عدوی نفس خود هرگز ندانم بزیر بار فست پاییالم
 بزیر بار دشمن کشته ام زار گرفتارم گرفتارم گرفتار
 که تزویرت هرا کردست حیران که نادانم که نادانم کنادان
 آهی بنده را زخاک بردار بحق ذات پاک ای نگهدار
 بحق جمله کرو بیانت بحق جمله رو حانیانیت
 بحق جلتان داعیانت بحق اعتقاد مونانت
 بحق شیر مردان که در راه فدا کردند جان مال خود را
 بحق بنده کان پاک اخلاص خلاصی ده مرد از دیوختاس
 بحق عارفان صادقانست زوسوس شیاطین ده امانت
 بحق عاشقان باوصلات گشتند عاشق رو شجالت
 هرادر آتش دوزخ مینهند از در رحمت بروی بنده کن باز
 زا ب رحمت کن شست شویم ہویدا کن جمال خود برویم
 که از گردار خود افتاده یم زار زلط خود مرد را زخاک بردار
 نمانی بعد ازین در نیم راهم بزیر رحمت خود ده پناهم
 دهن

وقت نزدیک جان ایمان عطا کن ضمیرم راز نور خود پسیا کن
 که مرغم از قفسن کرد کر زان عناصر با هم باشند پریشان
 با هم خود بکن کویا ز با نم شغافی ده بجان نم تو انم
 تو این قطره بدریا سازد آلل گنجین ذره با خوشید و آلل
 مصید از لطفت تو دار و جلالی که جنم را بگاتان می باری
 جلایشاه به شید زار و لریش کردن نا مصید از در که خویش
 جلالی شاه چرا واری توانه
 بفات پاک سلطان گن حواله
 مت تمام شد

مناجات

الحمد لله صاحب الامر

الحمد لله رب العالمين والغاية للمتقين الصلوة والسلام على
 رسوله واله وسلم بعد هو مني و پرشیده فنا که این کتاب
 فضیلت نامه تصنیف بند و ظاهی و کاده الرسوم سید جلالی شاه

وله سید شاه کلان آزاد استید جلال بخاری از نسل امام
علیاً نقی در شهر بیهی چند کلیمہ ازا و صاف امام زمان
در زین خود آورده که بخواسته شد که بخواسته کان اطهال رستید را
از داشتن دین آئین خود آکاهی یافته بشاخت امام وقت خود مائی
شوند و بعد از داشتن دین آئین کو دکان وحشی خی که توستان
ترکشند تبازن یانه اینچنین سخنان افرادی را مشد علیم میرسند چرا که
کو دکان نو علیم اول بمعناه کتابه شد بزرگ رستیده ذهن تاریک شده
زود هشیار خواهند شد پس این حیر لادم غردد سخنان آسان از کتابها
پیران دین چنیده نسخ کرد و شد که کو دکان در سر را بکار خواهد آمد -
یعنی بد انکه ای بنده مومن نور علی مولیه السلام ہمیشه دنیا می تابع و خطا
است و کسے که انسان است نور علی علیه السلام را در جهان غائب نمی یابد کوایی
حدیث قال النبي علیک السلام . لو خلت الارض من امام المبلغة لما دلت
با هلهلا ترجم یعنی اکرام کی ساعت یک لحظه از جهان غایب شود زمین آسمان
و اهل آن زیر و زبر خواهد شد قوله تعالیٰ کل شیء احصینه فی امامین پنهان

امام مبین آسان زمین است او دارندۀ همه چیزهاست و بیوجود دامگان
 چیزی هارا پایداری نیست و مدارکل چیزهاست و بیخواست امام زمان
 همچوچ مسحود سے را وجود نیست و تقاضے ندارد و در کلام شریف
 نیز وارد است - قوله تعالیٰ - اقی جاعل فی الارض خلیفه یعنی قرار
 دادیم زمین را بخلیفه - و مراد از خلیفه امام زمان است و قرار گرفت است
 ادمین از امام زمان و در جانے دکرمی فرماید بکلام خدا - قوله تعالیٰ
 وما من دابة فی الارض الا علی اللہ رزقها و یعلم مستقرها و
 مستودعها کلّی فی کتاب مبین - یعنی نیست همچ جنبدۀ در روئے
 زمین مگر خداوند تعالیٰ روزی و هنده است و میدان دران کاران زن
 و نکاه داشتن - پس این معنی مثل است که اهل ظاہریان به پریو عقل
 خود شرح داده اند - و ممثول این است که نیت در جهان همچ
 جنبدۀ در روئے زمین مگر پنیر از خدا بتعالیٰ بامید روزی خود
 بودن پس پدانکه رسیدن رزق از خواست اراده مستقر و مستوضع
 است یعنی مستقر امام است و مستوضع عجت است و بغایز خواست -

ایند و کوہر ہیچ کاری باختیام نیز سد کر قدرت لایزال جواہ ایند و کوہر
 سست که مستمر و مستود عند و در کلام شریف نیز ازین باب میغیراید
 قولہ تعالیٰ هوالذی انتا کم مستقر و مستودع قد فصلنا الیات
 لقوم یعقولون یعنی پیدا کر دیم از نفس کیانی خود مستقر و مستودع را و
 تفصیل ایم برائی قو میکه فاهم هستند پس بدآنید که ای مؤمنان
 هر چیز کیه از نفس واحد خدا تعالیٰ جدا شده ظاہر دنیا شود چکوز خلق اشر
 او را خواهند دید و باشناخت او خواهند رسید این عجیبت است
 و کل ف کتاب مبین یعنی روشن است و رکل کتابها مثلثاً تو آرت
 و انجیل و زبور و صحیف و در جمیع کتابهای اہمی که پیش از فرقان نازل
 شده اکر در ان ایاعها نشانی از امام نمی بود در قرآن کلی ف کتاب
 مبین پس کمانکه جمله کتابهای اہمی شهادت از امام زمان خواهند داد
 که زمین و آسمان از وجود امام زمان برقرار است مثلاً سقف خانه از
 ستوں برقرار است و پایه ایاری زمین و آسمان از امام زمان است
 پس کسے که امام زمان دور خود را نشناشد و پایه ایاری وجود خود را

ہم نشناختہ باشد مثال بہایم است۔ بیت
اگر صد سال خوانی درس قرآن بہایم کی شناشد را ہیزدان
و انسانی را واجب ست کر بہا نہیں بہایم خود را ناخترہ مدام در
جستجوی یا فتن امام زمان ساعی شود و از یافتن امام زمان
مُراد دو جهانی حاصل شود چہ در دنیا چہ در آخرت یعنی ہر
بیغیری کہ در دنیا آمد ہے امام نہ بود و یکی را امام ناطق میکوئید
و یکی را امام صامت و تائید از امام صامت یا امام ناطق پرسید
یا امام ناطق تائید باقی ہے دو ہارا میرسد مثلاً کے کہ شریعت
طريقت و حقیقت و معرفت را بخوبی بشناشد و بعینی پہنچا
فتریبی پُرودہ باشد و بشناخت امام زمان رسید
پُنہ ذات لا یزالی نیز بی خواہد بر د یعنی معنی شریعت
یں است کہ در جستجوی یا فتن یک چیزی بودن است طریقت
آن است کہ بطلب یا فتن اپنیز باکے اتش کر فتن است و معرفت
ن است کہ بواسطہ انکس اپنیز یا یافتن مُراد مقصد خود رسید آرہیں
ت یعنی شریعت بی طریقت کمالی ندارد و طریقت بے حقیقت بجا نی
ہر سو حقیقت بی معرفت جیاتی ندارد و معرفت بیچ چیر چھماجی ندارد

خود محترست مولائی روم صاحب میرزا بیت
 آن کی راروئی او خدشک دست و ان کی راروئی او خودشک دست
 پس از معرفت بالاچیزے نیت در زندان انسان و برگزیده معرفت امام
 زمان رسید و عارف است که اسرار خداوندی بغیر از عارف کسے
 رامعلوم نیست یعنی ازین باب خواجه حافظ میرزا بیت
 سرخدا که عارف سالک بکس نکفت در حیرم کرباده فروش رجای شنید
 یعنی مراد از عارف رسول علیہ السلام و باده فروشن علی علیہ السلام پس
 درآکا بیت راز خداوندی فیما بین شان فرقی بود بیت
 اشرف محمد و علی موجود نه در رویده احوالان ست بندو دند
 پس بدانکه ای بنده مومن و آن خداوند کی بنتیچون و بیکو نه بمشیل و
 بی غونه ولا مکان بی نشان است بنده را چاره نیست که بشناخت
 او بی بردہ باشد و بجود طاعت خود را بکدام سو خواهد کرد بنده
 کی او از فیروه طاییزه ها فرقی شود مثلًا امتنان رسولان که مشترک که
 هر کیک را کم تر مانی و بیهودی نهادن و جهه چیست که خداوند
 تعالیٰ با هر کیک بنتیچونی میرساند که میکویند که خداوند تعالیٰ
 نیست قوله تعالیٰ ولئن سأَلْتُهُمْ مِنْ خَلْقِهِمْ لَيَقُولُوا

یعنی هر که را می پرسند ترا که آفرید می کوید خدا بیت
 هرگز نیاید که از زمین روید و خدّه لا اشیرنیک لَه کوید
 و از خداوند تعالیٰ همچو کلامی دست برداریست که خداوند تعالیٰ
 نباشد تحقیقاً به بود خدا اقراریت دارند که امام زمان را طاعت بنده
 ندارند می کویند که بنده کی بخدا ای بیچون است و طاعت خدا با امام زمان کروان
 واجب نیست که امام بنده خداست مخلوق را چون باید بنده کی خدا کردن که
 امام بشریت پس افسوس بعد افوس که خلق اش در چنان شناخت امام
 زمان خود را حروم و دور ساخته اند نمیدانند که حضرت بار تعالیٰ بود و خداست
 خود را از عالم رو خانی برای شناخت خود بعالم بشریت قرار داده اند
 که بنده من می اسناخته بنده کی کروه باشد بکواهی این حدیث
 قال اللہ تعالیٰ علیہ السلام کنت کثیراً مخفیاً فاجبٌ اَنْ اعْرَفَ
 فخلقه اَنْ اعْرَفَ بیت

چو کوم را فرستادیم بیرون جمال خوبیش در صحر اهنا دیم
 یعنی فرمودند که من خوبیه پنهان بودیم و برای دوست داشتن بود
 آوریدم آدم را که هرگیک از دیدن آن دوست داشت دارند اما - یعنی
 خلق الله تعالیٰ آدم علی صوره الرحمٰن یعنی آفرید آدم را بصورت

رحمٰن خویش و ره محال است که بندِ بگز داشت لایه ای من پی برده
 باشد و بلطف لا الٰه مانده به الا الله نمیرسند مثلاً لا الٰه شدید
 است در الا الله و الا الله پوشیده است محمد رسول الله
 پس حقیقت لا الٰه الا الله را محمد رسول الله بیان خواهی
 کرد و اگر لطف محمد رسول الله در میان منی آید منه لا الله
 الا الله را که نمیداشت مثلاً لا الله معنی است که لطف غیبی
 است الا الله آغاز آن است و محمد رسول غوث و هنده
 آن است و دلتنبیت محمد رسول الله لطف لا الله الا الله
 تمام شده بحقیقت شناخت خداوندی بندِ پی خواهد بردو
 معلوم شد که بی شناخت پیغی بر بشناخت خداوندی رسین
 بندِ راهاره بنود است پس محمد ہم بشری بود و اجب یکی که بپسر
 اشد راسته ختن با وجود یکی اکرای پیغمبرین بودست اطاعت ہم بپسر
 یا یکی که امام زمان است و بغیر از شناخت امام زمان شناخت
 بندِ بھائی نمیرسد مثلاً لا الله الا الله روحانیت از دین
 و شنووند دوست و چیزیکی از شنووند و دیدن و دیدست
 و عشق لستن ہم با دینست پس بر انکه حضرت باری تعالیٰ آدم را برائی

شناخت ذات خود در عالم موجود کرد و ملائکه را بسجدة او حکم
 کرد و جسمیع ملکوتیان از حکم رب العزت سر بر سجده آدم فرو
 آوردند عز ازیل که سر کرده ملائکه بود از سجده آدم انکار کرد و قوه
 و گفت انا خیر منه یعنی من بهترم از و قوله خلقتنے من
 نار و خلقته من طین یعنی گفت افریم ما را از آتش فآفریمی
 او را از خاک سیاه بیت

کر من از آتشم او خاک تیره کجا آتش کند با خاک سجدہ
 یعنی در کلام وارد است قوله تعالیٰ لقد خلقنا الانان
 من سلاطیل ومن حملاء مستون والجان خلقنے من قبل
 ومن نار السعوم یعنی آفریم آدم را از خاک سیاه و جان
 را آفریم که پدر شیطان است از آتش سوزان پس
 واجب است که خداوند تعالیٰ بغير از ذات خود سجدہ پھیزی
 دکر حکم داده باشد که در ان اثری از نور حند اوندی بنایش
 یعنی حند اوند تعالیٰ از طاعت هانی بنده کی سجدہ را پنج دنایمه
 اند پس آن سجدہ را یادم کردن چه احکم دادند که آدم یه بضر
 بود در دود خود و امام بود در عصر خود و فرمودست حند.

کلام خود قوله تعالیٰ اینی سجاعل فی الارض خلیفه بینه
 قرار دادم زمین را بخليفة و عزاد از خليفة امام زمان است کسیں
 آن نور یکدی در آدم نقل کرده بود که جمیع ملائک با و سجد
 کرده بودند بعد ازان آن نور بمجا وفت که خلاصیت از دشمن
 آن نور محروم شد و یا خداوند تعالیٰ بفرشته کان برل کرد
 اند و یا بنده کان خود بقرار حکم شیطان رفت از امام زمان
 انگلاییت وارند و ره احمد را واجب نیست که با مرد و زن
 تعالیٰ قبولیت ننموده با امام زمان انگار کرده باشد نه بلکه
 یکی طالیفه اسماعیلیان از اهل تآزر امام زمان بر حق را
 حاضر و ناظر والشته طاعت خود را با امام زمان حکم وستوار
 دارند و بغير از شناخت امام طاعت دکر بخود واجب ندارند
 و همیکوئید که طاعت امام زمان طاعت خداست و متسام
 مراد است بنده از خواست امام زمان حاصل عی شود که کار کر
 دو جهان است از دنیا تا الجعیبا هرچه خواست او باشد خویشان
 رست هرچه خواهد بستواند کردن وی اراده او پیغام کار است
 بمالئ نیخورد و پادشاه خود منمار است که بر ایستادن

حضرت سُجَّان نار را با نور خود صندیت دارد یعنی نار شیطان
 نور امام است و هر که با نور اطاعت کرد با امام پیوست است
 اور ایشت است و هر که بانار پیوست است اور ادوزخ است
 و همین امتحان هر دو خانه ایا دن است ورنه دوزخ و هشت
 از یکد کر فرق نمی شد پس همین لباس پیراهن خلق اند فرق
 نکرده و تقسمت شده اند و میگویند که امام یکی از داشمنان
 است هر که داشمند شد اور امام باید گفت پیهایت پیهایت
 عجب قوم نادانند که اینچنین خیال کرده اند و نمیدانند که مراد
 از سجدہ آدم چه بود و مراد این ایات نیز چه باشد
 قولہ تعالیٰ و اذا سقیه و نفخة فیه من رُوحِه
 فعقوله الساجدين یعنی تیار کر دیم فالسبک ادم را و دیم
 را برپا و روح خود را بیان شید ای کروه فرشته کان برین
 سجدہ کنان پس اگر نور خداوندی دران بنوست
 چه لامکه را سجدہ آن حکم داد فاما بغير از سجدہ ذات
 خداوندی به بت پرسنی است واجب آید که خدا به بت
 پرسنی حکم داده باشد با وجود یکه اگر خداوندی تعلا

بہت پرستے حکم داده باشد پس بقوم بت پرستان طعن بناید
 کو کہ حکم خدا بودت ورنہ این ہمہ خیالات نادانی است چراکہ
 جمیع پیغمبران کو اسی بامیت داده اند کہ امام نور خداوند است
 قال للنبی لا یَسْعُنِی فِي الْأَرْضِ وَلَا السَّمَاءُ وَلَا يَسْعُنِي
 قلب عبد المؤمنین

بیت
 کفت پیغمبر کرت حق فرموده است من نکشم بچ در بالا و پست
 در دل مؤمن بکشم عجب کرم اجوئی و ران لہا طلب

بیت دویم

شاه دان منکر تو ای نادان لطین طین نظر کرد تا بسیں لعین
 (بیت ۳) تو اور شاه دان منکر لطینت پا اگر وائی لطین کو نید لیعننت
 پس اکر بزرگان دین پیغمبر ان رب العالمین این ہمہ یہ حدیث
 را بغیر از سثان امام زمان کفتہ باشند ثبویت میخواهم
 کہ چندین ایضا فہما برائی کیست و کہ را بکم خدا و رسول امام
 کفتہ شود و بلطفه ار قول خدا آن امام شما قوت کا مظہر کرد و شتم
 باشد خصوصاً پاین ہمہ دغدغہ شیطانی است کہ در ہر دوسر
 ای ختن شور آشوب رمیان مردان بظهور رسیده است کہ

خاست خداوند است که مولا فی روم صاحب میرزا بود - مشنی
 بیعندی ضد او نتوان بود آن شهر بی مثل را خدیده بود
 پس خلیفه ساخت صاحب سینه تابود شاهنشش را آئینه
 دو علم افراحت آسپید سیاه زان یکی آدم دکر ایم راه
 در میان ایند و لشکر کاه رفت چالش فیکار هر چه رفت
 دور دویم چمین بایل بود ضد نور پاک او قابیل بود
 چمین ایند و علم از عدل جور تابغرو دآمد اندر دور دور
 ضد ابراهیم کشت خصم او زاند و لشکر کین کذار و جنگ جو
 دور دور قرن قرن این فریق تابوسی او بفرعون عزیز
 چمین در دور عهد مصلطفه با ابو جهل آن سپهبدار جغا
 پس اکر خاست خداوند زمان اکر این چمین نمی بود در ان زمان
 برائی سجدۀ آدم طالکه را حکم نمیداد و عرب ازیل هم خارج در کاه
 لا یزال نمی شد و در میان حق باطل هم فرقی نمی شد و دان
 از نادان چکونه ممتازی شد و طاعت بندۀ کی هم کسے نمی کردند
 و خلق اش بیشتر نباتات و حیوانات قرار میکر فتنه دارد پس
 چکونه ارشاد دنیا می شد جهان یکسر بیجان می ماند پس

خداوند تعالیٰ که عالم الغیب اند فیهین لطیف و کثیف فرق
 نمودن نازرا باضد بیت نور خود برقرار کرد و ابلیس علیه اللعنة
 که اصل نار است پچان قوی حیاتی با وداد کر تابنده در جهان است
 بغیریب او کمر همت بسته بنده کان خدا را از شناخت امام زمان
 دور ساخته بسوئی خود خواهد آورد و هر بنده که از پر ورش
 شیطان یعنی از تار آب خورده هنال روح او زنده کی یافت
 در دنیا پس ان بنده رجوع بسوی نار خواهد کرد که روح او
 ناقبول است و از پر ورش شیطان قوت کر منته زنده کانی خود
 بغیر از شناخت امام زمان در جهان کذرا ندست آن بنده
 کاهی در جستجوی نور خداوندی که امام زمان است نخواهد کرد
 و هر چند او را بزرگ طمع و پند مواعظ حسنة در باب شناخت
 نور خداوندی که امام زمان است تعلیم و تلقین نموده شود هیچ وجہ را
 بنده که اثری همراه امام زمان نیست کار کرنی آید مثلاً هر درخت که بمنظر
 است از تربیت باعینان ثمرے نمی بخشند و هر کیا همیکه بمنظر است
 از کوشش و بیقان نیز بهره نمی بخشند پس ای بنده مؤمن
 بدینکه خداوند تعالیٰ درخت بنی ثمر را که در دنیا آفریده است بغیر از

بریدن و سوختن چیزیے فائدہ دکر ازو حاصل بخی شود و اندر خت
 گشترے ازو بهم میرسد فائدہ او غذائے انسانست و باعیناں چند
 بشریت اندر خست رنجها کشد در آخر سخن فائدہ هم ازان دخت بیا بد
 پس بد انکارے بندہ خدا برک در جهان امام زمان خود را حاضر و ناظر
 نمیداند مثل اندر خیست که میوه ندارد بغیر از سوختن و بریدن چیزی دکر
 نیست و در ختنی که میوه ندارد او لایق سوختن است و بندہ که امام زمان
 خود را نداند که نور خدا و ندست و اسم اعظم او کلمة الحق است ازان بہرہ
 ندارد او بندہ نار است و پرورش او نیز از نار است آخر الامر آن بندہ با فریاد
 کار خود پیوست شود که نار است فدارد وزخ است و مالک دوزخ شیطان است
 و هر کس که امام زمان حق را نداند که ساقی حوض کوثر است و رضوان بہشت
 است ازان محروم بہست پس و زیکر ازو نیای سیرون شود آن بندہ بقصائی خد
 و بہشت رفتند راه ندارد عاقبت ناکام در دوزخ خواهد رفت چرا که
 کار با شیکد و رو دینا ازو نبھور رسیدت از تعلیم شیطان بود زیرا که شیطان
 ہم بغیر از سخونا کردن آدم علیہ السلام چیزی قصور دکر نداشت طاعت
 خدا نیچون را از هم افرز و ن ترجیح میکرد محروم شدن اوجیست
 واکر از بخوبی کردن آدم علیہ السلام خارج در کاہ لایزالی شده باشد پس

هر آدمی که در دنیا از شاخت ام زمان حاضر خود را نرسیده طاعت امام را بجا
 نیاورد شاید آن بندہ بپائی خود ایں است زانیک شیطان تاہنوز بصورت
 اصلی خود در دنیا موجو دباشد بلکه خواص مرد و دلی و درجهان است هر کرد در
 ازل روح ناقبول دارد در وجود آن بندہ رفتہ کار خواهد کرد و با وجود یک
 اکر کسے که شیطان را درجهان حاضر پرسیند البته هیکلین بحضور او نمیرفت
 و اکر علاج می شدا و را پر تیر و شمشیر ملاک میساخت و یا ازو خود را در میرد
 چرا که تاہنوز کسے یه من خود را جانکرده است و معلوم است که شیطان دشمن است
 پس ای بندہ بد انگریزش نفی نفس قوت و نفس شیطان است ترا بخواهی امام راه
 نخواهد داد و بسوئے خود را نموفی خواهد کرد و بعد ام در کوشش فریضیت الله
 که میسته بندہ کا ترا از شاخت ام زمان بی نصیب کرده است و مون را بایکه
 از طائفه ای چنین اشخاص شریان گوی و این جتناب نموده خذرباید کرو زیرا که
 علماء ظاہریان که کورما در زاده میکوینید که امام زمان درجهان حاضر
 نیست و طاعت او واجب نیست و طاعت عبادت مرغدار است و محمد صلی الله
 علیه وسلم که فرموده خدا بود و بعد از وفات نیست که بحاجه پیغمبری نشسته
 باشد و کسے که داشتمند باشد و را با امامتی داشتن و اجبت و از نسل پیغمبر
 کسے نیست که بخلافت پیغمبری نشسته دعوت حق ازو بپهور رسیده باشد

واخیمال را در خاطر آورده هر کدامی با ختیار خود امامان باطل و تحقیق را
 بر پا کرده اند، سیمات رسایت عجب قوم نادانند که نور خداوند زمین تن
 زمین آسمان کرام ادم زمان است همیشه در جهان تابان مورخشان است
 او را ندانسته بپیروی حسب موافق خود مغفره شده اعتقاد خود با امامان ناق
 لسته اند خیر و اکرام نباشد در اندازه فقی از دین اشرافی از مسلمین فهرست باقی
 نیانند پس با وجود این بطریح دین مسلمین هر دو ناتمام و بی نظام هستند
 و اکثر حق تعالی در اذل تعین امام بعد از رسول نبی نمود اصل ایضاً غیری خود را
 از جهان نبی برد و لازم آید که دین نعمت هر دو ناتمام باشد و پر کر گویند
 این کند و مکنذیب قرآن رسول خداوند حکان نموده و مکذب ایشان
 کافرست یعنی خدای تعالی فرمودست یاری داشت به کم الیسا و لایرید به کم العسر
 یعنی خدا آسانی شار امیز و دشواری شمار این خواهد و باز فرمودست
 ملجعل عليکم فی الدین من حرج یعنی خدا اقرار نداه است برشا
 در دین پیچ شکه و دشوار است ازین عظیم ترا باشد یعنی در زمان حکم عدی و هر
 مح محصنه چانشین بعد از خود مقرر نموده فرموده اند من کنت مولا
 فعدا علی مولا و من کنت امامه فهذا علی امامه یعنی کسی را
 که نام امام علی است کے را که من مولایم علی مولانی است

واین آیات نازل شد قوله تعالیٰ **الیوم اکلت لک دینکم**
 و اتمت علیکم نعمتی و رضیت لكم الامانه دینا یعنی امروز
 تمام کریم دین شمارا و تمام کریم نعمت خود را برائی شما و بلطفاق پس را فتن
 معلوم شد که رسول خدا بعد از خود جانشینی مقرر کرد و بعد از والکاریت
 با امیت علی طیبه السلام نمودن سبب چیست پس سخن این است که از
 خواست خداوند کریم از روز است بدین منوال بودست و خواهد شد چرا که
 خداوند تعالیٰ مهلت داده بود با بلیس و قلم رفته هر کس محو خواهد شد
 آخر این وعده شیطان در عارضه ضمیر هر کسی از زندگی کان خداد خوبی
 نمودن کوشش وارد کسایید و شمنان خاذان طبیعت و ظاهر نمیند
 و سوسم شیطان در قلوب ایشان تاثیر خواهد کرد و دیده باطن و ازان
 سبب اعمالی است و در کلام خدا نیز وارد است قوله تعالیٰ ومن كان
 في هذه الايمانى وهو في الآخرة اعمى واصل سبیلا ترجمہ آنکه
 کورت و دین جهان که در آخرت هم نمیند چنان و در کتاب دین تغییر
 نیز وارد است هر کسی اینجا آشنا شنای او نشد باز نادرتا ابد بیکار نشد
 یعنی امام زمان سیّون آسمان و زمین است و هر کسی امام عصر خود را نشنا
 فردانی قیامت در روز باز خواست بجهنم و قائم قیامت چه جواب خواهند

گفت در از زندانی از حضور رب العزت در سه قوله
 تعالیٰ یوم ند عوایل انس بامامهم نن او ق کتابه بیینه
 فاویلک یقز ون کتبه هم ولا یظلمون فیتیلا ترجم
 بخواهد خند اخلاق را بر مسام ببراه سروار خود خاص و عام
 کر پر دست راست دهنده نامد بخواند هر یک مران نامد را
 که خلک برایشان خواهد رسید بلقدر یک یک رشته نارسید
 پس هر کرو را یام عصر خود ایام زمان خود را نشاند و نمیداند محکم
 خدا و رسول کافر است و کافر در دوزخ است قال للبی علیه السلام
 من مات ولهم یعرف بامام شرمانه فتقیمات و میته مجاہلیة
 جاہل خ النادر ترجم ثلم
 در حیث مصلحت آدمیان هر که زمولاخی یا بد لشان
 روشنیا و جاہل است لذیجهان مرد من باشد مثل کافران
 یعنی از قول خند او رسول هر که بی شذاخت ایام زمان نمیرمدن
 او مثل جاہلان و جامیه جاہلان دوزخ سنت پس هر بنده راشاید
 بتلاش کوشش یافتن ایام زمان خود باشد و بشرط یکدیخت
 خود از امامتیان بالا نبرد که خدا و نمیده کان امام و نائیت ایماه از نی

که شسته بندۀ طاعت بخدا ای یحیون گردد باشد طاعت او بیدار بکی است
 مثال که کا و راند و تغم نیفشا نزنت و ازان زمین و هیقان بیرون
 نمی باید پس هیقان را باید اقل تغم و دادر را بدست بیار و بعد ازان قلب
 کند که ازان زمین بیرون خواهد یافت و در رنج او ضایع خواهد شد
 پس بندۀ راهم باید کا اول درست چوئی را فتن امام زمان خود شود بعد
 از یافتن امام زمان هر طاعت کرسته طاعت او جایت در کاه حق
 شود و زن طاعت او بشال طاعت ایلیس علیه اللعن است چرا که حضرت
 رسول بعد از آمدن معراج باستان خود بزبان مبارک فرمودند
 قال ربتعی علیه السلام معرفة الله تعالى بمعرفة امام زمان
 یعنی گفت اے اممان اک خواهید خدرا بدانیم پس بدانید امام زمان
 خود را که علی علیه السلام است و بقرآن شریعت نیز وارد قول تعالی
 و اد سلطنا للناس رسول و کنی با الله شهید ای یعنی فرمود خوب تر
 بر بندۀ کان روز یکیه فرستادم چه خیر را بر ای شاوابیست آن خانی
 شما و نیز رسول خدا بکواهی این آیات فرمودند و قمّن یزدان خند
 یه الله یعنی هر چیز را دید پس و می خدا ای خود را ایضا روایت است
 از حضرت صادق علیه السلام که عبد الشبن الکواک از جمله کوه سینیان بود

بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و پرسید از تفسیرین آیه علی
 الاعراف سرجال یعرفون کلام بسیا هم حضرت فرمود که ما نیم کر
 بر اعلاف خواهیم بود و می شناسیم خود را با علمت های کم در بیانی ایشان است
 و ما نیم اعرافی که کسی نمیتوان شناخت خدا را مگر بمعرفت ما نایم اعرافی
 که خدمتی شناسد بر صفات احوال دوستان و دشمنان ما را پس خل
 بهشت نمیشود کسیکه ما را شناسد و ما را از شناخته باشیم و دخیل
 جهنم می شود کسی که ما را نداند و ما را از انسانست باشیم پس این هم کاره
 از دنیا با خرت بغیر از علی علیه السلام تمام نمی شده است ازین چه خداوند
 تعالی علی علیه السلام را وجاهش و جنب اش و یاد اش خواند
 و معنی وجاهش روئے خداست و معنی جنب اش پبلوئے خداست
 و معنی یاد اش دست خداست پس خداوند تعالی نیمه خود را بعلی علیه السلام
 داد است شاید که قدرت خود را هم نیز بعلی فتحت کرده باشد و به کاره که
 خواهد میتواند کردن پس اور اخذ اتفاقن چه غیر است و کسیکه
 اینچنین رتبه کمال داشته باشد چرا بندہ اور بخداوندی نزد پرسنیه
 باشد و اجتنب که اول بندہ بشناخت علی علیه السلام کرامام زمان است
 بر سر بعد بطاعت عبادات مشغول شود و بغیر از شناخت امام زمان

طاعات بندہ ہر دفع اجابت مقر و نخواہ مرشد قال النبي
 علیہ السلام لا یحتجب علی با ولادہ ولا یتقبل الصلوٰۃ ولا صوٰۃ
 ولا زکاٰتہ ولا حجۃ وله مات علی حالة المثہ منافق و کافر
 یعنی ہر کو دوست نہار دلی واولادش را خدا قبول نہیں کنے نہ آز روزہ
 زکاٰت تج اور او اکر بیسی دمنافق و کافر مردہ باشد حدیث مذکور
 این سنت قال النبي علیہ السلام انا علی من نور واحد بین
 یدا اللہ قبل ان یخلق ادم یعنی من و علی ازیک نور واحد جو تم
 بودیم در بین دو دوست خدا پیش از پیدا شدن آدم حدیث مذکور
 قال النبي علیہ السلام انا علیا من نور واحد و تکلمنا به موسی
 ترجمہ ہے کہ بودیم ما و علی در وجود پر دلور خداوندی دو دو - بموسی
 تکلم نہودم بطور - زما و علی جز کو بودست ضرور بده ترجمہ حدیث دویم
 کہ بودیم ما و علی در عدم - زنور خداوندان - دلکرم بہ کہ انا دم پیشتر
 بود چاپ سکونت میان دو دوست خدا پر قوله تعالیٰ و معاشر
 الناس ان وو من الله عن وجل فی مسلوک ثم فی علیا شتم فی
 نسل منه ترجمہ + بداینید ای معشر مردان + کر پیوسته نور
 خداوے جہاں مد بذات من و پس بذات علی + پس از نسل اونکر شہد و می

و معاشر الناس ایتیا و دعها امامتہ و فارثتہ (ترجمہ)
 بدانید اے مردم حق طلب چ کہ من می سپارم بفرمان رب
 پس از خلافت بابن عسم چ وزان پس باولاد آن محترم
 پس بدلا کہ اسی بندہ خداوند تعالیٰ در ہیچ طاعت از بندہ خود
 خوشود نمی شود مگر بد وستی امام زمان کہ بر کذبیدہ اوست یعنی
 امام را خداوند تعالیٰ برائے شناخت خود در عالم فرستاد است
 ورنہ نور خداوندی را کے شناختن و دلستن نمی بود کو یا کہ بتائی
 کیاہ و نبات شتابخ امیکفتند (نظم) ہر کیا ہی کیا از زمین روید
 وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ كَوِيد + و در کلام شریف نیز مترنم
 قوله تعالیٰ وَلَئِنْ سَأَلْتُهُمْ مَنْ خَلَقَ هَذَهُ الْيَقُولُونَ اللَّهُ
 یعنی کے را اکر پسند ترا کہ آفرید و کوید خدا و کسے و بیاچیزی
 نیست کہ خدا را ناند و یا کوید کہ بغیر از خدا کے در مخلوق را افرید
 باشد و یا معبود دکر در جہان باشد کہ جہان را افریدہ است
 کم شرط انسان این است کہ خدا را بہ اشناہی اوس شناختہ
 باشد کہ از انسان تا حیوان فرقی باشد کہ خداوند تعالیٰ عقل شریف
 والصیب انسان کروست برائے اینکہ بندہ بحمد حمدہ و ہمئے مئن ہما

لشنا سد که نشانه ای داضع با وداده ام و پیغمبران^و امامان را که
 در جهان فرستاده ام مراد این است که بندۀ من بواسطه این
 نشانه ای من هر ایشان را شناخت ایشان شناخت من است
 و طاعت ایشان طاعت من است و فرموده خداوند عالم^۱ فی
 جا عل^۲ فی الارض خلیفه - یعنی قراردادیم زمین را بخوبیه
 مرا و خلیفه بام زمان است و در جانی و کرمیفرمایی کل شیوه
 فی امام مصیبین یعنی امام مسیح زمین و آسمان است که بعیاز
 امام زمان قراریت زمین و آسمان نیست و در حدیث وارد
 است لو خلت الارض من امام الشاعر لmadت باهلهای
 یعنی امام زمان یکی از دوست و یک لمحه از پروردش دنیا غافل شود
 زمین و آسمان یکدم زیر و در بر خواهد گشته شد پس اگر کسی که اینچنین
 رتبه کمال^۳ داشته باشد چون زمین و آسمان مخلوق کرده شود که
 مدار زمین و آسمان در قبضه اوست هر چی خواهد میتواند کردن و
 بندۀ را لازم نیست که نظر بلباس بشرطی او کرده او را مخلوق
 پنداشته باشد که حضرت باری نعالی و مشورت ذات پاک خود
 ظهوریات خود را بشریت انسان پسندیده جسم آدم را پسیل نمودند

و بعد ازان نور خود را در قالب آدم دمیده فرمودند که فاذا
 سقیته و نفخته فیه من روحه فتعقوله الساجدین
 فسجد الملائکة کل هم اجتمعون الا ابلیس پس اکر قارنون
 با مام و اجب نمی بود ابلیس یهم دران روز لعنت نمی شد و معلوم
 است که آدم علیه السلام بود و نور یک در وجود او نقل کرد و بود
 نور اش بود چرا که خداوند تبارک و تعالیٰ بغیر از ذات پاک خود
 سجود نیکیزی دکر نمی فرمود و این ثابت است که خداوند تعالیٰ
 آدم را در دنیا موجود کرد و نور خود را در و دمید یعنی خلق
 الله تعالیٰ آدم علی صوره الرحمن پس اکر ایشانین بودت
 آن نور بعد از آدم در دنیا ظهور کردست و غائب شدست
 و اکر غائب شده باشد آیات خدا و حدیث محمد مصطفیٰ ہم
 کذب است قوله تعالیٰ کل شیئ احصینه في ما ام
 میین و حدیث پیغمبر لوطخت الارض من امام الناعت
 لما دلت باهلهما و اکر غائب نشد، باشد حالا در کجا است
 چرا که خلق اش در ریافتمن اوسعی و کوشش تباشد از دیدار
 او خود را بے نصیب کرده آئد و یا او را دیده ارایمیت انکارت

داشته باشد یعنی گفتند کا فران (قالوا ما انتم الا اشر^ر
 مثلثاً جمده) بگفتند بر سری آن شریان به توشل آدم مانند بیان
 فرستاده نه از سوی الله چرا جرف دروغ آری تو بر ما
 پس پس این چنین خیالات فاسد است کم جا بهی بر اینها نظر نداشده شد
 و اکر درین زمان هم کسے امام زمان بحق و حاضر وقت حضرت
 مولانا سلطان محمد شاه را دیده و با امانت او اقراریت نکرده باشد
 از سارین فرقی نیست و آیه قالوا ما انتم نیز گفته است چرا لاین
 نور خداوندی از دور آدم تا بیندم اسکم با اسکم جامیر بجامیر در عالم غیر است
 وار و شناخت او هر یک را واجب است که دیدار امام دیدار خداوند
 است و ملاقات امام طلاقات خداوند است و طاعت امام طاعت
 خداوند است و حکم امام حکم خداوند است و بنی امام پیچ کار دنیا نظم
 بگیرد یعنی مولانی روم صاحب در مشنوی فرمودست
 پس ظلیفه ساخت صاحب سیفیه پتا بود شاهیش را آئینه
 دو علم افراحت اسپیه سیاه زان کی آدم ذکر ایس راه
 دور دویم همچنین هابیل بود صند نور پاک او قابیل بود
 یعنی تمام ابن بیت پیش هم در کتاب تحریر شدست و منتصر او

این است پس بد انگه نور خداوند بهمین مضمون بعالم بشریت
 در دنیا ظوری دارد و در کلام خدا نیز وارد است و علموا ان الله
 يحول بين المرء و قلبه و انه اليه تخترون يعني خدا حلو شود
 در میان مرد و دل او و اکر اخپین بودست علی هم مردست قلب
 وارد پس او را خدا لفتن قصوری نیست و يالغیر از علی مردی
 کیست که بقول آیه خدا او را خدا لفته شود و اکر بهم مردان
 خدا لفته شود اینم کفر است و اکر بیچ کدامی را لفته شود پس کیه
 خدا دروغ و کذب است و اکر ایات کلام خدا دروغ پنداشته شود
 اینم کافریست که کافر را غدالعنت لفته است پس بنده را خانت
 خداوندی تاکدی امام زمان است و علی امام است و بعد ازو
 ائمه طاہریند و امامیت از خاندان پاک علی علیه السلام بریده نمی
 شود تا بد من قائم قیامت این نور علی علیه السلام فضل بن نسل
 در دنیا تا باشان در رخان است (نعم)

خلاصی خواست که خود را زنگنه باش علی شد آئینه خیر کلام اقلو دل
 و جناب حضرت سرورد عالم بحضور مجلس اممان فرمودست انتمدینه
 العلم و علی بابها. يعني من مدینه اعظم و علی اراں شهرست و هر که

خواهد که داخل شهر شود پس از سوی دری آن شهر باید کرد
 شهر شود با وجود که در می‌آید شهر پیدا نشود و بنظر نماید علاج
 چیست مگر بغیر از محروم و اپس شتن چیزی دکنیست و نمی‌باشد
 دیابغیر از در می خانه از راه پس و غلت در شهر و یا در خانه داده
 آن بنده را از ملک آن شهر مرادی حاصل نمی‌شود بلکه اراده زدنی
 ظامت کرده عقوبت با خواهند داد و در کلام شریف نیز وارد است
 لیس البران تأتوالبیوت من طعورها ولكن البر من انتقى
 او تأتوالبیوت من ابوابها. ینه کسیک دراید بخانه بغیر از
 در نیک نیست مرورا و نیک است مرورا در آید از در بخانه
 از راه پر بیزیر کاری پس طایفه اسماعیلیه میکویند که دری
 آن شهر علی و آول او که امامان داشتند و شهر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 و سلم و مالک آن شهر خداوند تعالی است پس بر که این دور از شافت
 بمن اند تعالی کے میرسد محل است مثلثا اگر بر که کل زنجیشم
 خود دیده و بدست برداشت بولی او بستان او بر سد و هر که کل را
 نیافرته است و بدست تکرفت است شام او از بولی کل غایی است
 باعث اینکه کل را دیده نمی است و پوئی کل نادیده نمی است بگویی
 بار

بابر کل ست واکر نام و نشان کل در جهان نمی ماند بوی
او هم در جهان نخواهد اند پس اگر کسے که خاربوے خوش دشته
باشد واجب است که اول در جستجوی یا فتن کل شود روز یک کل
را یافت و بوی خوش او بد ماغ خواهد رسید و زدن دماغ بزده از
بوی کل خالی است و نور خداوندی هم مثال بولیست که با امام
پیوست است (نظم)

همچو بونپناه شدات اندر بشر شاه دین را مشل بود آن ای پسر
هر که کل را دید بورا یافت است بوبوئے برک کل مشاف است
غیر برک کل که داند بوسے ما بوبنیر کل نیایی سوئے راه
قدر کل را بوشتا سد جان من بو که پُرشد بشکنند کل در بدن
کر بد اثی شاه دین را این مقام دین ایمهات بیسکرد تمام
گرذانی این مقام است احوله رو ز بیسند کورتا بیسناوی
پس بانکارے بندہ خدا نور حضرت رب العزت را بغیر از این
قرار بیچ کون کسے ندید است و نخواهد دید و ظهوریات خود را بر بشتر
نشان داد است و بغیر از آدم در بیچکون خدا یتعالی ظهوریات
خود را وعده نداد است (نظم) نفحت فینه من رو و حی کر آمد +

که خود را قلب آدم درآمد + که کر و نز سجده برآدم طائیک ننگرد
 ابلیس انم کشت بالک + بهمه عالم تن آدم بود جان + جمال حق درآم
 کشت پنهان + خپور حقه برآدم هست پیدا + نخجند غیرآدم حق در جا +
 پس طائفه اسماعیلیان هم گویند که آن نور یک درآدم بود جامه چادره نسل
 بن نسل تا بد و زمان حضرت صلی الله علیه وسلم چهل جامه که شفته اند
 واز رسول صلی الله علیه وسلم تا زمان حضرت مادی المهدی صاحب العصر
 والزمان حضرت مولانا اسلطان محمد شاه چهل شست جامه می باشد و
 طایفه اسماعیلیان این یک طاعت از هفتاد دو طایفه بشیز میباشد
 که دینار در بیچ عصر امام زمان خالی و غائب نمیداند و دام وقت
 از طاعت امام زمان حاضر خود غافل نیستند اما این نیست که مت
 از طاعت هفت ارکان شریعت برداشته باشند یعنی اول
 شهادت دویم طهارت - سومین نماز چهارم روزه پنجم زکات
 ششم حج هفتم چهاردهم یعنی شهادت آن است که ای جاعل
 فی الارض خلیفه و شهادت گواهی دادن است که خلیفه مراد
 از امام زمان است و ستون زمین و آسمان است که خداوند
 تعالیٰ قرار داد زمین را بامام زمان بگواهی این ایات کل شیئی

آخْصَيْنَهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ وَشَهادَتْ بِرْحَسْتَ كَدِرِينْ بَعْجَ.
 شَكْ وَشَيْهَ نَبَاشَدْ وَمعْنَى كَلْمَةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حُكْمُ نِيزْ بَهِينْ سَتْ
 چَارَکَهُ مُحَمَّدُ سَوْلَ اَشَدَّ اَكَرْ بَاشَدَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَأَكَهُ نَمِيدَانْ دَيْنَهُ
 مُحَمَّدُ سَوْلَ اَشَدَّ شَبُوتَ دَهْدَهَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ سَتْ پِسَّ مُحَمَّدَ
 اَمَامَ زَمَانَ بُودَ دَرْ دَورَ خَوْدَ وَعَلَى وَصَى بُودَ دَرْ عَصَرَ خَوْدَ وَائِنَدَوْنَهُ
 اَزَّاَوْمَ تَابَخَالَمَ اَزَّخَاطَمَ تَابَيَنَدَمَ دَرْ جَاهَنَ حَاضَرَ وَنَاظَمَيَ باَشَنَدَ
 كَاهَيَ دَرْ عَالَمَ سَتَرَهَيَ دَرْ زَمَانَ كَشَفَ بَهَرَ وَنَقَ خَوْدَ رَاهَيَ
 آرَایَنَدَ اَزِينَ سَبَبَ اَيَنَ لَفَظَ دَرْ كَلَامَ وَارَدَسَتَهُ وَالاَطَّ
 هُوَ الْآخَرَ هُوَ الظَّاهَرُ هُوَ الْبَاطِنَ وَهُوَ يَكُلُّ شَيْئَ عَلَيْهِ
 اَشَدَّ مُحَمَّدَ وَعَلَى مُوجُونَهُ (بَيْت) دَرْ دَيَدَهُ اَحَوَالَانَ سَتَنَ بَهِونَهُ
 (۲۱ بَيْت) سَجُودَ آدَمَ خَاكَی اَزانَ شَدَ بَرَ مَلَکَ وَاجِبَهُ کَهُ بُودَشَ بَرَ
 جَمِینَ نُورَ عَلَیِ اَبْنَ الْوَطَالِبِ + (۲۲ بَيْت) کَرْبَلَدَیِ نُورَ جَزَنَ اَنَدرَ وَجَوَهُ
 آبَ وَگَلَ رَأَکَی مَلَکَ کَرَدَسَے سَجُودَهُ + پِسَ اَکَرَ نُورَ خَدا وَنَرَهَی دَرَ
 وَجَوَهَ اَمَامَ زَمَانَ نَهَی بُودَ وَمَلَکَهُ اَورَکَهُ سَجُودَ مَیَکَارَهُ نَزَسَے بَلَکَ
 خَدا وَنَدَ تَعَالَیَ بِغَيْرِ اَذَاتِ خَوْدَ چَیْزَسَے دَکَرَ رَاهَ بُودَ کَرَدَنَ حَکْمَ
 نَمِیدَادَ وَبَهِنَدَهَ رَاهَمَ وَاجِبَهَسَتَهُ كَشَهادَتَ بَامَامَ زَمَانَ دَانَتَ

دویم طهارت آنست که از آئین که مسنت است بردار پشند
 هرچه امام زمان وقت او امر فراید امر اور امر و نبی او را نبی
 پداشت. حکم این آیه اطیعو اللہ و اطیعو الرسول و اولی
 الامر منکر لیعنی طاعت دارید خدایرا و طاعت دارید رسول اور
 طاعت دارید اولو الامر آن را که امام زمان است چرا که در سروده
 امام از جهان خالی نیست و حکم امام زمان دور خود را بجا آورد که
 اسم اعظم امام وقت او بیشتر آب است نجاست باطنی او را بشک
 و شبه دنیا پاک و صاف خواهد کرد بیت

امام وقت خود را کر نداند و جو داوینا پاکی بساند
 اگر داند امام وقت خود را پس آنکه می شناسند نیک پدر را
 و رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمودست معرفة اللہ تعالیٰ
 بمعرفة امام زمانه و داشتن امام معرفت خدای تعالیٰ است
 و هر کنمعرفت خدا را سید باطن او از کدورت غبار و سوسمه
 شیطانی پاک و صاف کر دید. سومین نهاد آنست که یکی است
 و یک لحظه از یاد آفرینی که از خود غافلی تور نمود خداوند تعالیٰ را
 معرفت امام زمان بنشناسد که امام زمان هر راه خداوندی است

مثلاً کے نے آئینہ صورت خود را می، میند کہ نیک بدی صورت
 خود را معین کر دہ باشد پس خدا را ہم بے امام شناختن فی شود
 و کسے کہ امام را می شنا سدا ز معرفت خدا ہم دورست وہر کزان
 معرفت خدا دورست واز کناست باطنی رکھو رست با وجود یک اگر
 از آب ظاہری دنیا و حضور کر دہ پاک شدن واجب می بود رند و رو دے
 وہ مرابت خود را می شویں پس ہند و چراپاک فی شود یعنی طہارت
 باطنی و نماز باطنی بغیر از شناخت امام زمان حاصل فی شود و
 نماز آن است الذین هم فی الصّلواتِ قَمْ: امُون یعنی نماز مؤمن
 ہمیشہ دریاد خدا بودن ست نہ کہ بحضور ظاہریان پنج وقت نماز
 بمحاب رکعت ہائے کم و بیش لذ راندہ باطن خود را از شناخت

امام زمان خالی مفون بیت
 کہ از محبت رویت نماز بلکذارم نیت کنم نماز اقتدا تو ارم
 و کرن این چه نمازے کمن کنم بیتو نشسته روی محراب ل بنازارم
 چارم روزہ آنست کہ اعفل کے ظاہر باطن خود را بغیر رفقاء می
 امام زمان حاضر خود بستہ دارد وامر و نہی او را داشتہ از حل
 و حرام فرقی کست و چیز یکہ حرام و ناپاک است از خوردان آن

پنهانیم یا بید کرد که در آن رضلئے مولائے تو نیت و اذ خور دن
 آن روزه توفقاً کرد و دویم سخن باطن امام زمان را بحضور
 حضور دان خاندان الطیبین الطاهرین کفتن دهان خود را بست
 دار و کر روزه دهان تو این است بقول این آیه احفظوا اسم حکم
 و ابصاركم ولا تحسدو ولا تباضعوا ولا تباعضوا یعنی
 بغض و کیته از ضمیر خاطر خود دور نکند و از دیدن که ناه برادر تر
 و نظری بد از روی شهوت در رومے نامحرمان دیدن حشم خود را
 بسته دارد و کوشش خود را بغير از سخن مولائی وقت بصوت
 هائی ذکر شود دن بسته دارد و پنجم زکات آن است چیزی که
 در دنیا خدا ارزانی بتوادست غنیمت لشمرده ازان حصه
 امام زمان خود را جدا کرده بخاندان پاک طیبین الطاهرین صانعه
 باشدند و باقی ازان حصه که بتو باز آن دست به برادر مؤمن درین
 نفرموده بنام مولا بد رویش و فقر اجتنشه باشد یعنی
 اتوالزن کات ذالک دین القيامة و در جانی ذکر فرمودست
 و علموا انما غنیمت من شیئ فان لله جنوسه وللرسول
 ولذی القری والبتائمی والمساکین وابن اسپیلا یعنی چیزی که

نعیمت بدرست آری در دنیا ازان حسنه پنجم آن هست بخداو
 رسول و آل و میمان و مسکینان و برآه رو نده کان راه حق دان
 است و باز فرمودست الذین یکنون الذہب الفضة
 ولا ینفقون فی سبیل اللہ فبشرهم بعد اذابیم یوم حیی
 فی النّارِ حَمْنَر فَتَكُوا بِهَا جِبَاهُمْ وَجْنُوبُهُمْ وَظَهُورُهُمْ هَذَا
 مَا کنْزْتُمْ بِیَقْنَهُ هر که جمع نمودست مال دنیا در باب نقره و طلا
 و ندہ در راه خدا پس اے محمد مرشدہ بدھ بانہنا از عذاب فخر
 روزی افروخته شود آتش جهنم و داغ زند بر پیلو ہائے
 ایشان و پیشان یہائے شان و بر پشت ہائے شان ازان چیز یہا
 که جمع نموده اند - ششم بیج آن است که دست ازین سرائی
 فانی بردار و بطلب سرائی باقی بکن و باز کشت تو دران است
 و مبدء میعاد ہر سی اشتبه کان تا بحمدے اسنجاست که خاند امام
 زمان حاضرت قوله تعالیٰ وما هذالحيات الدنيا
 الالعب ولهم ان الدار الآخرة لمي الحيوان لوحانا
 يعلمون بیعنه دنیا وزندہ کافی او بغیر از تاشانی دور روزه
 چیزی دگرنیست و نمی باشد و طلب عالم بتعارا باید کرد که زندگانی

جاوید ازان حاصل شده باشد و بسیدن انجام حج توفیق
 خواهد شد و آن حج امام زمان است و هر که بدید از امام وقت
 خود مشرف شد و بطلب خود ہم رسیدن زاینکه حج بند
 بغیر از دیدار مولا در جائے ذکر قبول شده باشد لیعنی در پتوی
 مولاث روم صاحب نیز میفرماید ۔

حج زیارت کردن خانه بود حج رتب البيت مردانه بود
 کعبه بتکاه خلیل آذرت دل نظر کاه جبلیل اکبرت
 دل بدست آور که حج اکبرت از هزاران کعبه یک دل بهترست
 پس بدان ای بندۀ خدا حضرت رب العزت نشانه از خود
 برانی پرستش بندۀ کان در دنیا امام زمان را کذا شتات
 که از پرستش آن طاعت بندۀ بد رکاه خداوندی پس بول
 کر دن زاینکه امام زمان را نشناخته بحسب دل خواه خود عطا
 خداوندی را بجا آوردہ باشد و یا بغیر از امام زمان جائے
 دکر حج آن بندۀ قبول شده باشد پس این ہم کارها از روئے
 نادافیست لیعنی خداوند تعالیٰ در باب قبله که اهل شرع آنرا
 کعبه می نامند در قرآن یاد کردست فوله تعالیٰ شیقُول

الْسَّفَاهُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَهُمْ أَنْ قَبْلَهُمْ الَّتِي كَانُوا
عَلَيْهَا قَلْ لِلَّهِ الْمَشْرُقُ وَالْمَغْرِبُ يَعْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى
صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ تَرْجِهِ (نَفْرَات)

بگوای محمد برین ایلهان که گردانت ازان قبله بودند شان
بگو مشرق و مغرب زعیر کوایت هایت کند خلق را راه راست
یکدالك جعلنا کرامه و سطّا نتکونوا شهداء علی المتأسیس
یکیون الرسول علیکم شهیداً -

شین ساختم ہر یک زامتان بہر کار مخت ار کرد مچنان
پس کمک شوید یکد کرا کواه رسول ھم کوایی دهد پرشما
ما جعلنا القبلة الیتی کنت علیها - مقرن کردیم این قدر را
مارید رو سونی این خانه را - الا انعلم من یتّبع الرسول
تن یتّقلب علی عقبیه وان کائت لکبیره - پانیم کان بند
من تمام پ کرو آور دبر رسول و امام پ بغيران کسانیم
هل پ کر پس کشته اند از لشانیا می ما پ که هست این لشان
اه حکیم - که دورست از رحمت آن لیشم پ الاعلى الذین
نی الله و ما کان الله یضیح ایمانکم ان الله بالناس

لَرْوْفُ رَحِيمٌ) مَكْرَانِگَان را نمودست راه پر ره راست رش
 بسوئی خدا - که ضائیع فنی سازد ایمان او و خداوند بخشیده محجوب
 قد نزی تقلب و جھک فی السماء فلنولینیک قبلة ترضها
 فول و جھک شطر المسجد المحر محر تحقیق بین من روی شان
 که سردم کنسید سجدہ برگسانان پر که آخر کنم پر که آخر کنم بر مراد دلت
 مقرر کنم قبله خاک و گلت پس آنکه کنسید روی خود بر تمام
 توجہ شوید سوئی بیت الحرام - پس ای بندۀ کان خدا بداینید کارین
 قبله ظاہریان کعبه شریعت است مگر خداوند تعالی قبله بندۀ کان
 خود را بر پیغمبر و امام نشان دادست و کے که انکاریت باهم و پیغمبر
 داشتند آئیه خدا را شرح ناجن داده بغیر از امام زمان بیت الله
 را بخود قبله ساخته روی کعبه آور دندلیس خداوند تعالی کرد انا و میا
 اند حقیقت احوال ایشان را داشتند که اقراریت باهم ندارند
 برای مطمئن نمودن خاطر مردمان فرمودن که ندوی خود را ببوئی
 بیت الحرام کنسید و رنج بندۀ مومن بغیر از دیدار امام پیغمبری
 در قبول نمی شود فقط -

و چهار آانت که بندۀ خدادشمن خود را باز که اعطای شو ماه حق

که شناخت امام زمان است راهنماده بسوی خود خواهد کرد پس
 بندۀ آزادانست با محارب کن که جهاد اوست یعنی دشمن نه
 او نفس است و از وسوسه شیطان بکار برثے ناشایسته نه نوی
 کرده هم‌اکام زمان را تهاوار نهضه ضمیر هر کسی دور و محو خواهد بخشت
 پس جنگ با نفس خود باید کرد که خدا فرمودست ولئن المال
 علی حُجَّتِه ذُو الْقُرْبَى یعنی هر مالی که در حضور نفس تو عزیز
 باشد از ازاله نفس خود دور کرده بد ذُو الْقُرْبَى که امامان قشیده
 رسانیدند که نفس تو ازدادن مال کشته شود و در کلام
 خدا وارد است آلَّذِيْنَ هاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللهِ
 بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ وَاعظَمُهُمْ درجاتِ عِنْدَ اللهِ
 دویم جهاد آنست که با علمایان ظاہر و نیا که دشمنان امام اند
 با تیشیع سخن جهاد باید کرد که خدا و نز عالم بسی ساخته ازین سخن
 مرض نادانی اهل ظاہریان بعضون ایچین چهاد کشته خواهند شد
 پس تمام شد قاعده هفت اركان شریعت از قول طائفه
 اسماعیلیان اما باقی هفتاد و دو طایقه بخدا شناسی زرسیده
 بخدا پرسنی خود مشغولند و نمیدانند که از خدا پرسنی

همچوچیز در دنیا خالی نیست مثلاً توراتی و انجیلی و زبوری
 و صحفه هر کدامی ازین با علاقداری خود طاعت خدا پرستی
 دارند و نمیتوانند که خدا در جهان نیست این معلوم است
 که خداوند در جهان باشد و طاعت او مرتبه را واجب
 کرده بخود خود را ای خداوندی ز سیده بحسب ہوا نی خدا را
 پرستش دارند و این طریق خداشناسی نیست و این
 خدا پرستیست که جمله طایفنا از یہود تا نصاری دارند و
 میدانند که خدا در جهان ہست و خداشناسی آلت
 که خدا را بخود خود را ایشنا خواه باشد که از مؤمن
 تا کافر فرقی شود و رنگ همین خدا پرستی از مؤمن تا کافر
 همچوچ فرقی نیست با وجود یک اکر چنین بودست امتنان
 پیغمبران پیش نیان چرا کافر نامیده ای شود که هر کدامی
 از نیان بقول پیغمبران خود مستحکم می باشند و خداوند
 تعالیٰ ہم در کلام مجید خود در شان ہر یک پیغمبر فرمودست
 قوله تعالیٰ وما اتیوں نبیوں من ربهم لا انتم کتبین
 احد متهم یعنی همچوچ پیغمبری فرقی غیست در زدن ان یکدیگر

واکر از سبب نابودن پیغمبر اہنارا کا فرگفتہ می شود پس
 پیغمبر مار رسول صلی اللہ علیہ وسلم نیز مدت یکہزار و سه صد و
 چهل تین سال است کہ اذ دنیا رفت است مسلمانی مایان چیست
 خصوصاً اگر بکلام مجید و بکلمہ محمدی سکھیے کردہ می شود پس
 جملہ صاحب کتاب ہم کلمہ پیغمبر خواہ بر زبان می راند و
 کلام کہ تورات و انجیل است در زند خود دارند و کافرشن
 اہن سبب چیست فاما طائفہ اسماعیلیان کہ خود را ناجی می
 دانند باعث اینکہ بعد از رسول صلی اللہ علیہ وسلم بلکہ
 از آدم تا بخاتم تا باینہم نور خداوندی کہ امام زمان است
 نسل بن نسل و جامہ بجا مہ کرفتست کہ امام زمان لذکرہ
 السجد و حضرت مولانا سلطان محمد شاہ رسانیدہ اند باقی طایفہ
 بعد از فتن پیغمبری خود پہ پیغمبر در کرتی ہیلت نکرده بے امام
 و بے پیغمبر ماندہ اند وندانستند کہ نور خداوندی کہ امام
 زمان است از جہان کشیدہ می شود و ہر پیغمبری کا زیان
 رفت باز یکے ذکر بجاتے او نہ ہو رخواہد کرد وابن نیست
 کہ جہان یکبارہ از امام زمان غالی شود و دل صلی اللہ علیہ

و سلم فرمودست مستفترق امّة علیٰ ثلاثة سبعین
 فرقیة واحدة ناجیه وباقیة فی النّار بعینے ناجی اسماعیلیان
 چرا که امام زمان را بغیر از اسماعیلیان کے حاضر و ناظر
 نمی دانند و هر کدامی در انتظار آمدن پیغمبران خود هستند
 که طالیف اسماعیلیان بغیر از امام حاضر خود پیغمبران
 کذشة اعتقاد ندارند و میکوییند که این یک نورت
 در هر دو ریل باس رنگارنگ نهورے در عالم دارد
 ازین سبب رسول علیہ السلام در حدیث واحدة ناجیه
 فرمودست که بخدا شناسی بهنچ فرقیة شریک نیستند
 طاعت فرقیه که دکر ہم یکسان است پس بداینه
 اے مؤمنان مولانا اگر خداوند تعالیٰ نور خود را اکر بپیوںی
 بودن اختیار می داشتند پس طاعت جمله مخلوقات
 ہم نیز یکسان می بود بلکہ آمدن رسولان و فرستادن
 کتاب ہم حاجت نمی بود سبب اینکه فرستادن پیغمبران
 و تازل شدن کتاب ہم بچوں فی خند اکواہی داده آند
 نبیچوں فی چرا که هر چیز کیه بچوں شد معنی شیئی دارد و چیز کیه
 نہیں

پنیتی رسیدا و صاف صفات هم ندارد پس آمدن رسولان و
 فرستادن کتاب نیز واجب نمی بود بیعنی آمدن رسولان و
 فرستادن کتاب از سوئه خداوند چون تازل شده باشد
 که اوصاف او را پیغیران در کتاب بهای خود نشان داده اند
 که خداوند تعالی دانای و بینای و شناخت یعنی هر که حیث
 دارد او بیناست و هر که کوش دارد او شناخت دهد که
 زبان و دل ان دارد او کویاست و هر که ازین جواهر ببرد
 اول است یعنی مهی غیتی دارد و از چیزی غیت مراد اعدی
 حاصل نمی شود پس معلوم است که این همه جیالات نادانی
 از وسوسه شیطانی است و نمیدانند که خداوند تعالی
 بہردوکون لظرم محبت خود در یعنی نداشته اند چه ظاهروچ
 بیان امورات جمله مخلوقات بلکه تمام عالم وابسته مشیت
 اوست و پادشاهی هر دوکون چه در عالم روحانی و چه در
 عالم جسمانی سفرے دارد و روزی هزار مرتبه بہردو
 عالم فارغ نیست هاد چه دیگر اکر خداوند عالم در عالم بروحانی
 مانده بعالم جسمانی نماید و همچنین مصنوعی در جهان بگذین

آسان هم نیز خراب ویران خواهند شد واکارا جهانی
 بروحانی ندراید عالم روحانی هم نیز نخواهد ماند و محبت
 لایزالی بهرسو برادرست اذین وجہ هوالاول هوالآخر
 هوالظاهر هوالباطن او صفات خداوندی است یعنی
 ظاهرا کنست که در عالم جسمانی بصورت بشری در اسم الامیت
 قرار داده اند که جمیع مخلوقات بدین امام زمان انبیاء پروردگاری
 خود تغافل نور زند و از شناختن خداوند ظاهر که امام زمان
 بخداوند باطن که الله است میرسد یعنی طائیه اهل شریعت
 نیکوئند که رسول صلی الله علیه وسلم برای طلاقات پروردگار
 بمراجعت نمودند و جبرائل هم دران سفر بجزیره رسول
 صلی الله علیه وسلم داخل حضور فیضیار خداوندی نتوانسته اپس
 مانند چه کرجبرائل علیه السلام را از صدرة المنتهی بالارضن حکمی
 نبود پس از آنچه نین بود سعی در دنیا بررسی کرم چکونه آورده است
 امام خداوندی را اپس معلوم است که این همه مثل است و ممثل
 کنست که رسول صلی الله علیه وسلم دیوار خداوندی را در وجود
 خود لاحظ کرده اند که نور خداوندی بغیر از وجود محمد علی در جمله

دکر نقل نخواه کرد و در کتاب جو هر ذات در باب محراب فرموده
 اند نظم - چنان راند و بشاد است ره تا نور به که جریل این افتد
 از دور به دران منزل که بود بود بود او به این راه بخشنده مندواد
 نمی کنجد آنچه ایس فی الدار به اگر تو و اصلی این ستر نکهدار
 نمی کنجد آنچه ایم احمد به احمد شد در زمان بخود محمد
 چواز علوت بد رگ افروخته به درآمد نور رباني در رفت
 در ان وعدت زبانش فت از کار به محمد شد ز دید خوش بیزار
 محمد محش شد تا ماند الله به کجا اند کسی آنچه ای کاه
 پویم احمد آنچه محمد آمد به احمد شد در هون جنم احمد
 چرا محمد دیر خود را لامنده به نمود خوش دید بند فرد و ده
 یکی را دید آنچه است زیچون به که نیچون بود چون کیم که بچون
 بیچونی ز خود خود رنهون فیت به نظر کرد و خدارا در درون قیت
 همه حق دید خود در وی همان دید به جمال دست هم در خود عیان دید
 چونور ذاتش آمد در صفاتش به حیثیت کشف شد ز اسرار ذاتش
 حجاب صورت آنچه امو مانده به حیثیت مصلحته ازان سه و مانده
 خطایی کرد با وی صاحب راز به چهار خوش اندستی چنین باز

سنم تو تو منی دار نمی نمی
 ترا زیبید ز ذات حق بران
 تو از مانی و ما اذ تو بودیم
 حقیقت خلق از تو آفریدیم
 نو دالفت سخن باحق بیان کرد
 نو دالفت دکر سترهان گرد
 حقیقت سی هزار شکفت برگو
 تو با این دوستان راه بر کو
 بکو این سی هزار دکر امی وست
 کیکیان باشد آنکه مغز با پوت
 دکرسی کفت اگر خواهی بکو تو
 و کر خواهی کو دراز می جو
 کے الکار او کردست بشیش
 بهشت ازوی بعد باره دم سک
 حقیقت سک شرف دارد بر آنکس
 بنزد اهل معنی هست ناس
 حقیقت ما تو هر دو یکی آم
 بنزد مومنان ما بشیش که ام
 و در کتاب زلینجا جامی صاحب نیز می فرماید -
 که آن چون درین چون کرد ام پس روپوش کرده یوسف ش نام
 و بدیل این چنین سخنان بزرگان دین طالیفه اسماعیلیان در
 وحدانیت امام زمان اقرار نموده در هر زمان بقرار و عده خدا
 و رسول نور امام زمان ناجا همیز بحی امه و اسم با اسم کرفته
 تا حاضر وقت حضرت مولانا لذکره السجد سلطان محمد شاه
 صدیقه اند و باقی علم داران اهل شریعت مشتبه هستند که در

روز بازخاست دیدار خداوند نیچون را چون دیده‌ام
 شو'd بعضاً می‌کویند که بهراه رسولان خود که شفاعت
 کننده کانتند بدیدار خداوندی مشرف خواهم شد
 یعنی امت محمد با مجرم و امت عیسیٰ با عیسیٰ و امت موسیٰ
 با موسیٰ و امت ابراهیم با ابراهیم و امت نوع بانوی.
 و امت آدم با آدم و هرگزی در انتظار آمدن رسولان خود
 می‌باشد و اگر اینچنان بودست همچو' کدامی از نیها در
 دوزخ نخواهد رفت و همه پیغمبران خدا بر حقند خدا
 فرمودست لانفرق بین احمد من سرسله یعنی
 فرق نیست همچو' پیغمبری در نزد من - پس امروز در دنیا
 اینها را ایم کافری نهادن چه واجبت چرا که کافران را
 می‌نامند که از دیدار ربیٰ ناامیدست و جانی او در
 دوزخ است و اگر از قول علمای شریعت خداوند تعالیٰ
 دیدار خود با متان رسولان کذشته نمودن و عده
 واوه باشد پس دوزخ ناامیدست باعث اینکه اگر
 گئے که بدیدار خداوندی مشرف شد و آنکس چکونه

در دوزخ خواهد رفت و پیغمبری او که بشفاعت استاد
 باشد زیرا که اگر قول علمایان شریعت راست است
 پس آیه خدا کذب است و در قرآن وارد است
 یوم ندعوا کل اناس بامامهم یعنی حاضر شوید
 هر یکی از بندۀ کان با سردار خود که امام زمان است پس
 در آن وقت واجب آیه که با امام حاضر خود داخل حضور
 خود و این نیست که امام حاضر خود را نشناخته بنام محمد
 رسول الله تکمیل کرده بدیدار مشرف شده باشند چرا که
 بعد از محمد یک هزار و پیسه صد و چهل پنجاه است که کسی
 در دنیا بی امام طاعت خدا را چکونه بکار آورد و باشد که بندۀ
 کی او مقره ان اجابت شود و در کلام خدا نیز وارد است
 ومن كان في هذه الاعمال وهو في الآخرة أعني
 برکت آنچه آشنايی مانشد بازماندتا ابد بیکانه شد (ترجمه)
 هر چیز که کورست در اینجهان پذیر که در آخرت هم نه بینید چنان
 یعنی در دنیا هر که بشناخت امام زمان نرسد در آخرت
 هم بدیدار ربی خود مشرف نخواهد شد و بر وايت هر یک

از طایفیا معلوم است که در آخرت هم خداوند تعالی را بسته
 بشرے خواهند دید نبصورت خورشید و ماه و ستاره ها
 و اکارانچین بودست عقیده اسماعیلیان خوب است که
 ازاول تا آخر شناخت خود با امام زمان بسته اند و خانده
 طیبین الطاہرین را دانسته دست اطاعت مردمان آن
 محستند که امام چهانند استوار و محکم کفره اند که اهل بیت
 رسول نجات دهنده کل آفت های کوتاکون دنیاست
 یعنی در حدیث وارد است ائمہ تاریخ فی کمال الثقلین
 کتاب الله و عترتی اهل بیتی یعنی گفت رسول
 صلی الله علیه وسلم و این دو باهم جد اغی شوند که کلام خدا
 و اهل بیت من باهم آویخته و میرساند با من روزیکه در
 جنت پیخشیدن آب کو ثمری رسم و در جانی فرمودست
 النجوم امان لاهلہ السماء و اهلیت اماز الامته
 یعنی ستاره نجوم امان دهنده اهل آسمان و اهل بیت من
 امان دهنده امتا شند و در جانی ذکر نیز وارد است
 یا حسنه قی علی ما فرطت فی جنب الله یعنی وائی حرمت

بر انکه تقدیر کردیم در ولایت امیر المؤمنین چنانچه مراد جزا ایشان
 امام است و علی علیہ السلام در خطبہ مبارک خود فرمودت
 که منم جنب‌الله و منم عروة‌الوثق و منم جبل‌المتن
 و منم کلیه لقا و منم دیده بیسانی خدا و منم دل و ایمانی
 خدا و منم زبان کویانی خندانی و منم وجه الله
 و منم پیدا‌الله یعنی کل شیئ هالک الاوجه یعنی به
 چیزی باقی نیست مگر وجه خداست باقی و باز فرمودند نم
 علم خدا هر که هر آن دند خندار ایم داند هر که هر آن دند خندار
 هم نداند و من وصی پیغمبر در زمین و محبت خدایم بر خلق
 و انکار نمیکنند این را کر کے که گفته خدا و رسول را رد
 کند و از حضرت صادق علیه السلام منقول است یعنی
 این آیه وجهه خدا دین خداست و حضرت امیر المؤمنین
 و حضرت رسول علیه السلام هر دو وجهه خدا و دین خدا بودند
 و عین خدا بودند در میان بندۀ کان خدا که اعمال ایشان
 بنور خدا مشاهده می‌کردند وزبان خندابودند که خدا
 پس از ایشان سخن میکفت و علوم خدارا بخلق میرسانیدند

و دست خندابودند یعنی رحمت خدا بودند بر خلق و مایم
 وجه خدا و بند کان از جهت باعثدا میتوانند رسید
 و اکر خواهد خندادا حوال غلایق منتظم باشد و ماراد میان
 ایشان می کناردد و چون خواهد که ایشان عذاب کند و در
 ایشان چیزی نمی بینند و مارا از میان ایشان بیرون
 می برد پس انچه خواهد از عذاب برای ایشان می فرسند
 ایضاً بند معتبر از حضرت محمد رسول الله روایت است
 که بدست که خدا شے تعالیٰ خلق کرد مارا پس نیکو کرد
 مارا و صورت بخشید مارا پس افرید مارا بصورت نیکو
 و کرد ایشان مارا دیده باش در میان بند کان خود بزبان
 کویا نخود در میان خلق خود و دست من دست کیرانی
 خندادا و ازان هر آید الله میخواشتند و روشه من روئے
 و بیار خندادا و ازان هر آوج الله میکویند و پهلوئه من
 پهلوئه خداست و ازان هر آجنب الله میکویند و مایم
 خزینه داران خنداد رآ سماں و زمین و با برکت ما
 بارور می شوند و رختان و بکمال می رسند میو ها در

جاری می شوند نهرا و چویها و پر بکت ما باران از
 آسمان می بارو و کیاه از زمین می روید و عبادت ما
 عبادت خداست و اگر مانع بودیم خندا را عبادت کرد
 نمی شد یعنی عبادت کامل خندا از هفتم با عمل نمیرسد
 یا انگه ولایت ما شرط قبول عبادت است و اگر ولایت ما
 نباشد همچنان عبادت قبول نگردد یعنی از امام محمد باقر
 روایت است در تفسیر ابن آیه کل شیئ هالک الا وجہه
 وما یلم و مجہ خدا که از جانب ما بسو خدا باید رفت وما نیم
 تاروز قیامت هستیم و بر طرف نمی شویم و خدا امر کرد
 مردم را باطاعت ولایت ما و هر یک از ما از دنیا میروند
 و دیگرے از مقیام حی نماید با امر امامت تاروز قیامت
 و در تفسیر روایت است که همه چیز فانی می شوند والاروئی
 خدا باقی میماند و ما نیم وجہ خندا و از حضرت باقر
 علیه السلام روایت است میتوانی که خندا پیغمبری مادا است
 ما نیم و جهانگرد که در زمین میان سخا میگردیم و هر که ما را
 سخناخت و هر که نشناخت ما را مرگ در پیش اواست

و بعد از مرگ مارا خواهید شناخت و آن شناختن فائمه
 نخواهد کرد یعنی کل من علیها فان و بیقی وجه
 رتبک ذوالجلال والاکرام یعنی حضرت علی بن الحسین
 فرمود که مایم وجہ خدا که بسوی خدا از جهت ما روی
 باید آور و جانے دکر فرمودست تبارک اسنم
 ربک ذوالجلال والاکرام یعنی با برکت است
 نام پروردگار تو که صاحب جلال والاکرام است
 و آن حضرت فرمود که مایم حبیل خدا که کرامی
 داشته است بند کا زا با انگه اطاعت مارابر
 ایشان واجب کردانیده است و نیت احمد سے
 واجب که بغیر از شناخت پیغیر ووصی او توجہ بظاهر
 غیر از بیشان کرده باشد خصوصا بطریقہ بعضی از علمای
 فاہر و در عقیدہ شان حیرت کریمان کیراست که چه

از شناخت امام زماں بے عیب انداز کے ز
 مسلمین اقراریت برپا نہیں برے رسول صلی اللہ علیہ وسلم
 و اشتبہ باشد پس آں او که مدام در جهان بقول کلام
 کتاب قائم و برپا میسا باشند چنانی شناخت
 و چکونہ رسول علیہ السلام باین عظمت بزرگی خود بعد از
 خود آں واولاد نداشت است که طاشین می شد که
 خلق را پر ایت میکرد و از تاریکی دنیا که مرض نادانی
 است نجات داده برآه صراط المستقیم کر شناخت امام
 زمان است نشان میداد که خلق از تاریکی نادانی کو هم
 است بیرون شده رو بام می آورد ند خصوصاً
 طایفہ اسماعیلیان که از اول تا آخر شناخت امام
 زمان کرده دست اطاعت بحبل المتنین زده امام زمان
 خود را قائم و برقرار میدانند نہ ایکہ بحسب ہوائے خود

امامی کرده باشند با وجود یکه اگر بغیر از آل و اولاد
 رسول صلی الله علیه وسلم امامی برپا کرده باشند آن
 عیت و کناهی غنیم است نعوذ بالله و این کار را فی قرآنی
 از طایفه اسماعیلیان سرزد نخواهد بود و بغیر از حکم خدا
 و قول رسول پیغمبر کار عمل نه کرده اند و نخواهند کرد ولی این
 همه پر نیشانه ای از باعث اینکه بعد از رسول صلی الله علیه
 وسلم امتنان بغیر از خاندان رسول فیما بین خود اجماع
 شده امامی ناقن را که حکم خدا و رسول نبود برپا کرده
 شرارت در بین امت اند اختند یعنی از حضرت
 صادق علیه السلام روایت شده که روزی حضرت رسول
 علیه السلام از خانه محزون و نعمکین بیرون شد و صحابه
 از سبب آن سوال کردند فرمود که امشب خواب دیدم
 که مرد اینی چند را که بر من برسش بمجستند مانند جریتن بودند

و هدم از پس پشت بر میکردانید نه پس حضرت بارتیعالی
 رسول کردم که در حیات من خواهد بود یا بعد از من خلعدن
 تعالی فرمود که بعد از وفات تو خواهد بود و پس جبرائیل
 این آیه را آورد قال اللہ تعالیٰ والشجرة الملعونة
 فی القرآن و غوفهم فیما یزید هم الاطعیان اکبیرا
 یعنی گفت لے مروان تو و فرزندان تو شجرة ملعونة
 اید که خدا شمارادر قرآن لعنت کردست و ما کابل
 قرآنیم ظاهر باطن قرآن رامیدانیم و ازان شجره ایم که
 خدا در وصف آن فرمودست المدترکیف ضرب
 اللہ مثلًا کلمیۃ طیبیۃ کشجرة طیبۃ اصلها ثابت و
 فرعها فی السماء تُوْقی اکلها کل حین باذن رفها
 و یضرب اللہ الامثال للناس لعلهم یتذکرون۔
 و در کتاب حیات القلوب باب سیم واردست که جبرائیل

دکشنری علوم دینی

پیغمبر

علیه السلام کفت یار رسول اللہ تو نی اند رخت و ملی
 شاخ اند رخت است کر با سماں رستید و فاطمه ریشه
 اند رخت است و حسن و حسین میوه اند رخت اند و دستان
 اهل بیت بر کهانی اند رخت اند و هر مومنی که متولد شود
 یک برگ دران درخت بهم میرسد و هر مومن که میرد
 یک برگ ازان درخت می افتد و کم می شود قبول تعالی
 و مثل کلمة خبیثة كثجربة خبیثة ان جنتش من
 نوq الارض مالها من قرار لیئن درخت خبیث
 دشمنان خاندان طیبین الطاہرینند مثل مردان و بھی
 امیة و تابعان و سی که حمد باما ان دارند ازین سبب
 مثل درخت خبیثة با نهاست که دشمن خدا و رسولند
 که در ازل عقیده این که اهان همین مضمون شده است
 و خواهشند چرا که رسول صلی اللہ علیہ وسلم در زمان حلت

نمودن خود بربان مبارک خود فرمودند. ایتوی بدرو
قرتایس فاکتب له کتابای قال الرجل حسینا کتاب الله
(ترجمہ این است)

بہ بستر بخفت سر و انبیا پر برستند اصحاب ہم جا بجا
ز خاصان تنی چند منکام چلت بمجائیکه خیر البشر نکریہ دشت
برستند باتالہ و پشم تر ازان جملہ بو بکر ہم با عمر
بغرمود پر انجمن انجنا ب بمحض مجلس بدینسان خطاب
کہ بھر من اے قوم پاک اعتقاد بیارید قرتایس بلکہ ماد
کہ تامن نویسم برائی شما یکی حکم محکم زامر خدا
کہ ہر کس با حکم اے انجمن نباشیدگراہ از بعدین
ہم خواست کاغذ دوات و قلم کہ اینک درار و بقید قلم
خلافت در آرد بنام علی و صی ساز دا و را حکم جلی
بختند با پشم ابر و ہم خلافت بنام علی مشد رقم

دوات و قلم را نباید گذاشت پر کنون با یاری این وقت را پاس داشت
 ولیران دو فرقه شدند از زمان پر کیمے تابعان فیکے مانعان
 پس در از روز حضرت رسول علیہ السلام هر چند در انتظار
 آوردن کا غذ و دوات و قلم بود که پیچ معلوم نشد باز
 باشاره فرمودند که چشم شد و آن شریان لفتند کرد
 قد غالب المرض عندكم القرآن کتاب الله پر یعنی
 مرض بر سول مستولی آوردست ازان یهوده کوید که
 کتاب خدا تعالیٰ قران در نزد من است حاجت کتاب
 در کنیت دنی باشد پر و بقصد در شدن این الفاظ از
 شریان رسول علیہ السلام فرمودند اخرج المشرکین
 من جزیرة العرب یعنی بیرون شوید از نزد من یعنی
 مشرکان عرب پس این کشکش فیما بین فرقیة ها از زمان
 رطت رسول علیہ السلام تا ایندم بر پاشده کادست حالا هم

خواهشند که قوم آن حسودان خاندان تا هنوز بدشمنی
امم زمان حاضر و موجود میباشد

کر حسین و علی شود پیدا این زمان هم یز جه بسیار است
ذیر اکارے مؤمن نمیدانی که دشمنی این طایفه با امام وقتیست
و ضروری با امام رسانیدن نتوانست بخصوصت محبتان خود
کمر بسته اند و رسول علیه السلام حقیقت دیدن خواب خود
پیش ازین کنته بودند که بعد از من بگفتن این اهل
بیت دعوا بخلافت من خواهند کرد و خواست خداوند کیم
بغیر از اهل بیت من که نیست که بسجادة پیغمبری نشسته
باشد و حق من بال من میرسد و رسول که در انزوی خواب
دید که چند کس بخلافت او با لامیر و ندواز هیبت آن بیدار
شده بدر کاه حق تعالی سوالی کرد کریما الهی در حیاتی من
این کار بوقوع میرسد یا بعد از وفات من و جانب رسید

کر یا جیب من در حیاتی تو این کار هر کز نخواهد شد و بعد از
 وفات تو در بین امتنان اینچنین کار ناشاشسته بوقوع
 میرسد که بدشمنی اهل تو مخفی در حضور شما میباشدند
 و این ایات در از زو ز نازل شد که بعد از پیغمبر آیه خدا
 شاهد است که کسے دعوانی خلافت کرده شود قوله تعالیٰ
 هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَنِّي كُفَّارٌ
 فَلِيَهُ كُفُّارُوهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرُونَ كُفُّارُهُمْ عِنْدَ
 رَبِّهِمْ يَعْنِي كَمْ كَرِدَ خَلِيفَةً تَرَا وَمَرَادَ از جَانشین در زمین
 و بهتر نیست این کافری بر تو و تحقیق نمی افزاید خدا بر کافران
 و این کافری از نزد خدا برایشان است. نظم
 بغمود حق در کلام اینچنین که کردست خلیفه ترا بر زمین
 اگر جانشینی بجا می رسول بود کافری بر توایی ناقبول
 نمیکست این کفرورشان تو نیز پریت حق بایمان تو

کر این کفر از بیرون شد و رود زنگ خداوند حی دود دود
 پس بد انکه اگر اراده خداوند تعالیٰ در بارهٔ احمد
 چنین نازل شده باشد شک نیست که اذان کس بے
 کارهای برخلاف پیغمبر و امام بظهور میرسد سبب اینکه در
 عقیدهٔ خمال شان خدا ایجوان و بیکوئه است و کارهای
 راست و نجع را که ثبوتیست میرساند امام زمان که شاهد
 مطلق است در آن اذکاریت داردند و رسول صلی الله علیہ
 وسلم بارها بحکم حضرت رب العزت در ایام ختم عذر حضرت
 امیر المؤمنین را بعد از خود صاحب خلافت و امام امت
 کفته برقرار داده بودند و جمیع بنده کان خدار اعلوم شد
 که علی علیه السلام بعد از رسول خدا در میان امت امام
 برحق و مولا عے مطلق است آخر الامر بعد اذان دشمنان
 خاندان همیشه بضریب بنده کا نزا از راه حق دور ساخته

بسوئے خود کشیدند گریک طایفه اسماعیلیان به پی
 کفتة آن طاران دون نکردیده دست اهاعت محلل التین
 رب العزت که امامان زمینند استوار نموده تا باید مام
 زمان خود را جامد بجامد و اکم با کم شناخته بحضرت هادی
 المهدی صاحب العصر والزمان سلطان محمد شاه رسانیده
 اند و باقی هفتاد و طایفه این کیطایفه امام شناس را
 بکفر نصوبت میکنند و میگویند که طایفه اسماعیلیان رُزخیند
 و اگر چنین بودست در کلام خدا واردست قالوا مالنا
 لانزار جالا کنائعد هم من الا شرار دیغنه
 دوزخیان فریاد می کنند که آیا چه شد مارا و نمی سیم
 مردانی را که در دنیا از همه بدترین می شمردیم پس معلوم است
 که در دنیا همه طایفها از سبب شناختن امام زمان طایفه
 اسماعیلیان دوزخی میگفتند و اکر کفتة این طایفه را است

راست وحق می بود چه اثرے از اسماعیلیان در دو نخ
 نباشدند و بغیر از دوزخ جایه دکر هم هست که عذاب
 واده شود و اگر جایه دکر باشد از بهشت میکویند و بغیر این
 دو خانه جایه دکر نیست که اسماعیلیان را دران عذاب
 خواهند کرد و اگر در دوزخ نباشدند پس جایه اسماعیلیان
 در بهشت بودست بوجه اینکه اسماعیل اهم بود و امام فریست
 است و جایه دوستان او هم در بهشت خواهند
 داشتی طالیفها دیده ارام زمان که نور خداوندیست نوبین
 دیدار خداوندی که امام زمانست محرومند و خداوند در کام
 خود فرمودست قوله تعالیٰ ان الذين لا يرجون لقانا
 و رضوا بالحياة الدنيا و اطمئنوا بها والذين هر
 عن آیتنا غفلون واولئك ماؤنهم الناس بما
 كانوا يکسبون یعنی هر که نامیدست از دیدار هلاقات
 من

من وا زین خیال خوشنود ساخت است خود را و بب
 اینکه بی خبر نداز آیات ما پس میروند اهنگ در دوزخ با کروا
 خود دویم اینکه اگر بگفته این طایفها خدارا بجهانیت دین
 لازم نمی شود پس خدا تعالی در کلام شریف چرا فرمودت
 قولله تعالی وجاء ربک والملک صفا صفا یعنی
 می آید خدا در روز قیامت بالک صفت صفت و اگر
 خداوند تعالی در آن روز که به هر آن ملکوتیان می آید شاید
 بکدام صورت خود را نشان داده باشد و اگر بصورت
 ملکوتیان بیاید پس دیدن مشکل است چرا که ملکوتیان
 روحانیانند و از جسم بر بینند و چیزی که از جسم بر بیت
 دیدن هم نمیست پس آینه که در شان ملاقات وارد است
 دروغ و کذب است و خدا نبی جسم را چکو نه دیدن می
 شود با وجود یکه اگر بجهانیت خدارا دیدنی است شاید

بصورت امام خود را به بندۀ کان نشان داده باشد
 و اگر بغیر از امام نور خداوندی را بروز قیامت در کدام
 چیزی ذکر دیدن و عده داده شده است انهم البتة رسول
 علیه السلام نشانه می داد که بندۀ کان را معلوم می شد و بقرا
 امر رسول خدا بندۀ کان مستحکم شده در انتظار دیدار بردنی
 خود می شدند پس در نزد مردمان ظاهریه این ثبوتیت
 ندارد بغیر از فریب دادن مردمان چیزی دگر نیست و
 نیست باشد و بطریق اینچنین اشخاصان در زمان رسول
 علیه السلام اقراریت بامی او نیاورده ظاهراً اکلمه محمدی
 را بزبان می راندند و جبرائیل علیه السلام در باب اینچنین مردان
 آیاتی از حضور خداوند که یعنی آوردن قول تعالیٰ قال
 الاعرب أمنا قل لهم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا
 ولما يدخل الإيمان في قلوبكم يعني اے محمد

اعرا بیان میگویند که ایمان آورده یم پکو اے محمد
 نیا ورده اید و بزبان میکوشید که ہنوز ایمان داخل نشست
 در دلها شان واکر خداوند عالم کاشت القلوب
 نمیسجد و کدامی از حقیقت رازشان اکلبے نداشت
 بلک کلیمۃ محمدی را بربان اندن در نزد خلق اندھ موین
 و دیندار می نمودند چرا که ظاہر اکاره ای مسلمین را بجا می
 آورند و در باطنش اقراریت نیکرند که طاعت امام
 زمان طاعت خداوند است و امام زمان را یکی از بنده کان
 خدا مثل خود میدانستند و مولاے روم صاحب ثنوی
 فرمودست -

کار پا کان ل قیاس از خود بکیر زانکه کرد در نوشتمن شیر شیر
 و بین که حروف شیر شیر در مرکز جسمانی یکنند مکملجا وره
 معنی که اصل باطنین شان از بکید بکیر نهایت دورند و

هیچ قرابتی ندارند و یکی شیراست در نهاد است و ازو
 کرندی بخلق عالم میرسد و یکی که شیراست بگشین
 است پاک و صاف است و از خوردن و اشامیدن آن
 چنان نفع آدم میرسد که سلامتی وجود ظاهر بالین از
 خوردن شیر ظاهراً کردد و خداوند تعالی اوصاف شیر را
 در کلام مجید پیغمبار حجتے بهشت یاد کردست قوله
 و فیها انہار من لبَنٌ لَمْ تغیر طعنه و نیز مولانے

روم صاحب میفرمايه

هر دو کون زنبور میخوردند محل زان یکی نیشت و اند کر عمل
 یعنی پیکر زنبور و بطریقه خورد نوش با هم شیر بکند که فرقی
 ندارد مگر در باب رسانیدن فائدہ و ضرر خیلی از یکدیگر
 فرقی دارند یعنی زنبور یکی از عمل بهم میرسد که فائدہ
 جمله مخلوقات از خوردن عمل حاصل میشود و زنبور یکی ازو

نیش است بغیر از کرندی و ضرری چیزی دکر باهی نیاد
 نمیرسد و با سکم ظاهری در معدن صورت جسمانی با هم شرکیند
 ولی در باب رسانیدن فائدہ و ضرر بعدن باطن روحانی
 خیلی از بکید کر فرق نمود و آن ز نبور یکه
 ازو عسل پسید اشود فائدہ و هنده مخلوقات است از نیرو
 خداوند خالی در کلام شریف پیغمبار جویی بهشت یاد کردست
 قوله تعالی و فیها انصار من عسل مصغا پس بد آنکه
 خدا بی تعالی در هر کوچ چه در گون انسان و چه در گون حیوان
 و هم در گون نبات و جهار ذره از قدرت خود باسان
 نشانی دادست که بزره از دیدن اینچنین قدرت کامله ای
 پی بگند ذات او بوده در جسموی یا فقط اهم زمان خود باشد
 و از یا فقط اهم زمان تمام طاعت او بهدف اجابت مقرون
 شود ورن همچ طاعت عبادت بغیر از شناخت اهم زمان
 بخاشے نه رسید که اهم زمان کار کر زمین و آسمان ستد

وہ سچ کوئی نہیں کر اداہم خالی باشد درہر کون نظر محنت
 اور سیدت ازین رُود کلام مجید واردست سَرَبُّ
 المُشْرِقَيْن وَرَبُّ الْمُغْرِبَيْن یعنی دو خداوندان مغرب
 و دو خداوندان مشرق مثل بایپھار حدست یعنی جنت و
 امام و ناطق و اساس است و ہر کو بشناخت این چار حد
 پی نبرد معنی سراب المشرقین و رب المغاربین را ہم نداند
 بمثال آفتاب پرستان در انتظار طلوع و غروب آفتاب و
 ماہ بماند و ہر کا ہیکر آفتاب و ماہ ظاہر دنیا چیزی دکنیستہ
 باشند البتہ اور امویین ہم کفتن نشاید و مولاثے روم صاحب

نیز فرمودہ انہ

آفتاب و ماہ چہ دو کام سیاہ یوغ در کردن یہ بندوچوں الہ
 و اگر در ثبوتیت سب المشرقین و رب للغاربین میخواہی در
 کتاب وجہ الدین لاحظہ نمایشید کہ حضرت پیر شاہ ناصر ضر و
 نیکو بیان کردست بندہ ازین ہمیش تعریف ثبوتیت چهار خذ

علوی کربل المشرقین و رب المغاربین اند مجال دم زدن
ندراریم + مگر در حیرتیم که بعض انشطا لیفها بلک اکثر شے از
مردمان دنیا امام زمان را بحقوق نشوبت کرده از طاعت و
محروم شده باشناخت نرسیده اند و در شنوی شریف
وارد است -

همسرمی با انبیاء برداشتند؛ اولیارا همچو خود پندراشتند
کفت اینکه با شرایشان بشر ما و ایشان بسته خواهیم دخور
این ندانستند ایشان از عیّنه در میان شان فرق شدیه منتها
یعنی مَنْ كَانْ فِي هُذَا الْأَعْمَى وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى^۱
واضل سبیلا - یعنی
هر که اینجا آشنا نمایند باز ماند تا ابد بیکاران شد

دویم ۲

هر انگس که کوهر است در ای جهان که در آخوند هم نه بسند جهان
و کوران را نمی یکو سیند لاه پشم سر نداشته باشد و کوران است

کچشم باطین ندارد و دیده باطین اصل است که هر چیز را
با اصل او شناسد و چشم سرنقیست و در اصل هر چیز
نظر نمیکند و در ظاهر صورت آن چیزی نکاه کند بشال حیوان
یعنی چشم سرمه مخلوقات عالم از حیوانات تا انسان بلکه همه
جانوران دنیادارند و چیزی که در نظرشان می‌آید و می‌بینند
مگر در اصل آن چیزی نمیدانند که نیک است یا بد - بیت
که بچشم سرشناسی شاهرا کا و خرپند استند اشد را

مشنونی

دیده می‌باید که باشد شه شناس تا شناسد شاه را در هر لباس
و دیده باطین کسے که دارد بتصور عقل خود کو هر را از سنگ خارا
و در را از دریا بیرون آورد و کسے که دیده باطین ندارد خرمهره
و در را یکسان شمرده نتواند که در را از چیزی بانے کیف که خرمهره
جُدا کند بلکه خرمهره در نقره او بهتر می‌آید و عشق خود در ان
خواهد بست و در آخ رخش دفتہ رفتہ قیمت او بچیزی نیز نمی‌رسد

پس معلوم شود که این خوییره است و مثل مردان اهل شریعت
 هم بین است که بعد از رسول علیه السلام اما ان حق را کذا شد
 با امان باطل دست بیعت دادند و از گذشت آن تا هنوز خلیل اش
 از دیدار امام زمان بی نصیب بستند یعنی در باب اینچنین مردان
 در کلام خدا وارد است قولُه تعالیٰ فلن یغفرانَه لَهُمْ
 ذلك بالفَحْمَ كَفَرُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي
 الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ فَرَحَ الْمُخْلَفُونَ بِمَقْعِدِهِمْ خَلَان
 رسول الله یعنی نبی خشد خدا شیعیان کسانیکه کافرشده
 اند و نزد خدا و رسول و خدا راه نمایید کروه فاسقان را
 سبب ایکشاد امان شدند بعد از پیغمبر و بشتند برخلافت
 پیغمبر و از کس که اینچنین کار را بخوبور سدا و را کو را باطین کفت
 می شود چرا که بعد از رسول علیه السلام علی را کذا شد که اهم
 بر حق است بآن سریاران وست بیعت داده خلافت پیغمبر
 را با هنار وادیم ند که لایق جانشین رسول نبودند و چاشت کرد

حضرت علی علیہ السلام باشد که امیر الازم نیست که دعویٰ
 خلافت کرده باشد و حضرت خداوند نیز فرموده اند قال
 اللہ تعالیٰ وَعَلَى التَّلَاقِ الَّذِينَ خُلُقُوا حَتَّیٌ أَذْاضَافُ
 عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رُحِبَّتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنفُسُ
 وَظَنُّوا إِنَّ مَلَكَاجِمِنَ اللَّهِ إِلَيْهِ يَعْنَى بِرَانَ سَرْ كَانِیکَ
 برخلاف پیغمبر کردند و بعد از مردن زمین بین فراخی تنک
 شد برای هنر و نیز تنک شد نفس برای هنر پس رجوع آوردند
 بخواکه آهی نداشتتم باز عذر میخواهم از رحمت تو خدا بخششند
 و مهر باشست و جناب حضرت رسول نیز درین باب فرمودند قال
 النبی علیہ السلام وَعَلَى تَلَاقِ خَلِيفَةٍ دَخَلَ النَّارَ لَا يَدْخُلُ
 الجَنَّةَ يَعْنَى أَنَّ سَهْلَ خَلْفَتْ بِرَحْلَاتِ دَخْلِ النَّارِ لَا يَدْخُلُ
 وَنَمِيرَ وَبَنْكَتْ پِسْ كَے کَے بِرَسُولِ وَآلِ او کَے اماں جهانشند
 برخلافی در زمین یقین است که آن پنده نجات کلی نخواهد یافت
 که در آغوششی کار او به بدی خواهد رسید چراکه کار و جهان

حواله بامان جهان است که کارگر زمین و آسمان است و
 بخواست امام زمان سرنشیة عالم نظام نمیکشد اینیز و ام
 زمان راستون آسمان و زمین کفته اند و کسے که صدق باهیں
 خود با امام زمان نه بسته ظاهراً مداراً کرده باشد انهم بخداع معلوم
 است که پیغمبر و امام من هنرل کرده اند و در کلام مجید بوره توه
 رکوع وارد است - قوله تعالیٰ ولئن سألهن هل يقُولُنَّ
 اما کتنا خوض نلعَبْ قل بالله وأبيته ورسوله كنه
 لست هنرل لاتعتذر وقد كفرت به بعد ايمانك
 ترجمد واکر سوال کنی ایشان را کویند چنان نیست که اادر
 هنرل شروع نمودیم و بازی می کردیم با خدا و آیا هناره ا او و پیغمبر
 او را متخر کردید و حذر مکو شید هر آیشه کافرشدید بعد از ایمان
 آوردان و مراد این است که کیکه از حکم خدا و رسول در دل
 با امیت علی علیه السلام اقرار آورده بعد از رسول علیه السلام
 بولایت اهل بیت الطاہرین الطیبین الکاریت کرده غصب

خلافت نهودند و بعد ازان جواب اینها بهمین آیات تمام
 می شود که هدا یام رحلت رسول خدا از خاست او آوردن
 کاغذ و تلہ مانع شدند یعنی گفت رسول علیہ السلام ایتو نے
 بدوات قریس فکتب لهم کتاباً قال الرجل حبنا
 کتاب الله و کسانی را فرمود بسیار یید دوات و قلم و کافر را
 ومن می نویسم برای شما کتاب از حکم خدا و برگز کنراه منی
 شوید بعد از من و دران وقت نصف آن گفتنند که قد
 غلب المرض عندك کم القرآن کتاب الله یعنی غیر بر ارض
 مستولی آورده است پیهوده گفت و بیان بر من کتاب خان
 تعالیٰ که قرآن است در نزد است بیهایات بیهایات عجیب است
 که آن شریان دوون نفووس بمنه کان خدا را از داشتن خذلی
 عالم روحانی بذد و بحشته اند و روز اخناب چندین مرحمت هائی
 صحیح و صاف و رباپ خدا شسته ای په بذله کان خدا از سبب
 شهریان زمان پر فتنه بلا شهادت راه حق محروم عالیو سند

و اما آن منکران دُون هم ندانستن که این کلام خدا هم از زبان
 مبارک رسول خدا بخلق اشد نازل شده است که کسے از زبان
 خود خدا وند شنوده باشد بلک قرآن از زبان رسول علیہ السلام
 وارد است

گرچه قرآن ازلی پیغمبر است هر کسی کو یہ حق نکفت او کافر است
 پس این معلوم است هر کتابی که در دنیا آمدست از واسطه رسولان
 گذشتند هر یک کتاب خدا از داشت و از دیدن کلام هایش
 خدا بخلق اشد راه خدا شناسی رسیده اند و ازان سبب عجیان
 خواهند بخواست ذات خدا وندی برده باشد و بپرستش
 خدایی بیچوئی که طریق کل عنویقات علم است دران خواهند
 داشتند خدا وندی از کافر تا مسلمان فرقی سخواهید و
 فرستادن پیغمبران و امامان هم واجب نمی بود چرا که خدا بیچوت
 نشانی ندارد و آمن پیغمبران و نازل شدن کتاب به انزد در حق و کذب

است هر یک سخواست خیال خود بند کی بخدا خواهند کرد فاتاً اک
 بے واسطه امامان و جهان بند کی بخدا و ند کردن ثواب بوده
 باشد جمع طایفها داخل حلت خواهند شد بوجاینکه همه طایفها
 را خیال است که خدا پیچونست که مثل دمانندی ندارد صرف
 اکم خدا و ندی را بر زبان رانده غرض نهیج حدے و محدوده
 نباید کرد پس طاعت عبادت طایفها شے عالم اکرای پیشینست
 از خداشناسی و خدا پرستی فرقی نیست چرا که عقیده خداشناسی
 یک لفظ است و خدا پرستی بسیار است مثلاً محبوب یک است
 و اوصاف او بسیار است زیرا که کسی محبوب معشوقه خود را
 بافتا ب ۹ ماه نسبت کرده اند و کسی بحیاتی جان خود مثال کرده
 اند و کسی بر و شنی چشم خود تمثیل داده اند و این همه اوصاف یک
 محبوب است پس آن محبوب بشنیدن این اوصاف هله ترجم بعاشق
 بیچاره کرده بدیدار خود مشرف خواهد گرد و اکر آن عاشق بغير از
 اکم از لی محبوب پیغیزی دکر معشوقه را یاد نه کند سخن کوتاه است

محشوق کاہی ازور دعا شق خود خبر نخواهد یافت و دید خود را
 هم با نشان نخواهد داد و کار با طین هم نیز بماند طا ہرست
 چرا کہ خداوند تعالیٰ ہم نشانه از خود در عالم کذاشتہ اند
 شاید بندہ بواسطہ آن نشانہا خدار استناختہ باشد پس
 خدا ہم آن بندہ را خواہد شناخت و رحمت خود ہم ازان بندہ
 درینع نظر ماید و نشان خدا امام و جہان و پیغمبر انزو حدود
 بندہ ازین حد ببالائیست ہر کہ پرستش این حدود بآبجا کرد
 خداوند تعالیٰ ہم ازان بندہ خوشنودست و بغیر ازین حدود
 خدارا بچھے چیز یاد کرده شود کہ خدا ازان بندہ راضی شدہ پہش
 و اگر با سکم از لی خدا کہ اللہ است دران یاد کرده شود این
 حدودات ہر کہ خداوند تعالیٰ در میان بندہ کان خود گذشتہ
 اند بچھرستناختن ذات خود چیز سے دگرفیت و نمی باشد
 پس بندہ را واجب است کہ بندہ باین حدود بآخدار یاد کرده
 باشد کہ بحد اشناصی بر سر ازین وجہ خداوند تعالیٰ امام و مجدد

و جنب ائمہ ویرا ائمہ گفت و حضرت علی را وجہ ائمہ خواست
 که روے خداست ویرا ائمہ خواست کردست خداست و جنب
 ائمہ خواست کر پہلوی خداست و اوصاف هر چیزی را باعضاً
 او خوانده شود و هر چیز که اعضا تارد او صاف هم ندارد پس
 علی اعضاً خداشد و اوصاف خدا هم با اوصاف علی تمام خواهد
 شد و بغیر از طاعت علی هیچ طاعقی نیست که مقرن احابت
 شود و در کلام خدا در سوره آآل عمران وارد است قوله تعالیٰ
 قل ان کنتم تجھون الله فاتبعو فی یحبکم الله و یغفرنکم ذنوبکم
 و الله غفور رحیم یعنی بکوای محمد اکرد دوست دارید خدا را
 پس دوست دارید مرا دوست دارد خدا شمارا و بیا مر زد کن ای
 شمارا که نخشنده و هبران است بیت

بکوای محمد بے بنده کان اگر دوست دارید خدا بجهان
 اطاعت بن هر که دارد و را جدا دوست دارد همان بندورا
 دکرباره کفت می خستد بکه اطاعت بن واجبت هم بتو

پنځند کنایان هر بند هکان خداوند پنځند هه هېربان
 قل اطیعو الله والرسول فان تولوا فان الله لا یحب
 الکافرین پس معلوم شد که کلام خدا از اول تا آخر کو ای هی بامان
 حق داده است و پنده چکونه حکم کلام خدا را بخانیا ورد و اکر حکم کلام
 خدا را کسے بخانیا ورد او را چکونه مسلمان کفته شود و در جای
 ذکر نیز بکلام خدا بسوره زمر وارد است قوله تعالیٰ ماقدر
 الله حق قدراً والأرض جميعاً قبضته يوم القيمة والسموات
 مطوقتیت بیمهنه سبجنه و تعالیٰ عیاشر کون پس روزی
 قیامت زین و آسمان هردو پیچیده بدست راست خداوند پنځند
 الیته اندست دست علی است که خدا فرمودست علی را یاد اش و وجہ
 الله و جذب اش و بار علی علیه السلام + فرمودست که عند
 مفاتح الغیب لا یعلمها بعد محمد غیر وانا بكل شئی علیهم یعنی
 هست در زدن من کلید علم غیب و میدانم حقیقت جلد عالم را بعد از
 محمد و غیشت غیر از من داناد عالم و نمیداند کسے غیر از من علم غیر غذا

ازین وجه خداوند تعالیٰ در کلام شریف بوحدائیت من کرام
 زمام کوایی دادست یعنی در آخر سوره ها در سوره والتين
 والزیتون و طور سینین وهذا البلد الامین یعنی مردمان
 اهل شریعت والتين والزیتون را نسبت باشگار با کرده اند
 که میوه های لذیزند و طور سینین را نسبت به میوه های کرده اند
 که کوه طور است که موسی در آن نوری دیدست وهذا البلد
 الامین نسبت بشهر امن کرده اند که خانه کعبه است اما این هم
 مثل است و مسئول آنست که در کتاب حیات القوب از ام
 محمد با قرروايت است که والتين امام حسن است والزیتون
 امام حسین است والطوطیینین بحضرت امیر المؤمنین است
 پکندین جهت اول آنکه حق تعالیٰ فرمیلت علی و اهل بیت
 بحضرت موسی در آن کوه و حی نموده چنانچه در اخبار بسیار وارد است
 دویم ایکد بحضرت شبہ است در علوشان و ثبات در امدادین
 و علم درین بکوه ثابت است چنانچه بحضرت رسول در روز وفات

اخیرت را خطاب کرد که الجبل لامتحن که العواصف یعنی
 بودے مانند کوه در شبّات با مردین که بادهای تند مخالفان اور برگت
 نیا ورژ و ایچنین تو در فتنه هائی عظیم از جابر نیامدے در لقین شابت
 قدم بودے یعنی در ایام رفتان رسول علیہ السلام بسوئے غار و ماند
 حضرت علی علیہ السلام بجایش او و در ان رفتان این آیات نیز نازل
 شد قوله تعالیٰ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُشَرِّكُ بِنَفْسِهِ
 مِرْضَاةً لِلَّهِ وَالشَّرْرُ أَوْفَ بِالْعَبَادِ یعنی کسیکه میغزو شد نفخ خود
 را برائی رضا مندی خدا پس خداوند تعالیٰ بخشنده کارست
 بریندہ کان سویم اینکه کوه نامیجنہائے زینند که باعث عدم
 تزلزل و شبّات استقرار آن میکردد ایچنین آخیرت دامنه
 علیہ السلام از ذریت آخیرت تا در زمینند برگت شان
 زمین مستقرست چنانچه در احادیث وارد است که اکیله عت
 امام در زمین نیاشد هر آینه زمین و آسمان سر نکون خود دخان
 و عاصد نقل کرده اند که حضرت رسول فرموده اند که علی عالم زمین

و میخ زمین است که بآن ساکن میکردد چهارم آنکه آنحضرت مهیط
 تجلیات و ازوار الہی است و چنانچه طور سنین بود پنجم آنکه دوست
 بزرگوار که تین والزیتونند عبارت از یشان است و از نحیر
 بهم رسیده از چنانچه بهترین اصفات آن دومیوه ازان ^{بهرست}
 و هذل البلد الامین از حضرت رسالت هاست پندين و مج
 وج اول ایکه حضرت که است و شرف آن بلده با نعوت است
 دویم ایکه آنحضرت نسبت بسایر انبیائی مقر بان ما ند که است
 از سایر بلادها سویم آنکه هر که با نعوت و اهل میت او ایمان بیاورد
 و در بیت الحرام ولایت ایشان داخل شود این میکردد از هلا
 دنیا و عذاب آخرت چنانچه حضرت خود فرمودست انا مدینة
 العلم و علیا بابها یعنی نعم شهر مدینة علی دری آن شهر است
 ولقد خلقنا انسان مراد از ابویکر است که بیان کرفت
 خدا از دیرانی خود به پروردگار سے واژ برائے محمد بپیغمبری او و
 برائی او صیانت او با مامت و محکم ظاهر اقرار کرد پس چون

غصب حق آں محمد کرد و اپنے کرد خدا کردا تیہ اورا بدک
 اسفل جنم و عملوا الصالحات پس امیر المؤمنین و شیعیان
 اویند و قرآن شریف و آیات ہائی او از قول امامان برحق
 معنی کلام اللہ راجحین تحریر کرده اند و اگر کے بکفہ قول امامان
 برحق کہ ائمہ رسول نبی مصطفیٰ صاحب اعلیٰ است و جاہل نزحت
 ایزدی محروم است پس طائفہ اسماعیلیان کہ تابیوز امام
 خود را کم نکرده دست بدمان ایمه اہل استوار و مکمل نموده
 در انتظار امر و فرمایش امامان خود استند و بغیر از فرمان
 صاحبان امر چیزی از خود کفتن و کردن چارندارند و کلام
 خدا کر قرآن است بغیر از امامان کہ الولاء را ندارند خود شرح
 و تفسیر کردن نیز رواندارند کہ محاورہ قرآن بغیر از
 امامان کے ذکر نمیدارند و در کلام شریعت نیز وارد است
 قولہ تعالیٰ انزل علیک الكتاب منه آیتہ و
 محکمث من امرالکتب و آخر مُتَّشَا بهفت فاتا

الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ لَرْيَهُ فَتَسْجُونُ مَا نَشَاءُ بِهِ مِنْهُ
 اسْتَعْنَاهُ الْفَتِيَّهُ وَإِنْ تَعْنَاهُ بِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَبَوَّءُهُ
 إِلَّا بِهِ وَلَيْسَ أَهْمَنَهُ كُلُّ فِرْسَاتٍ تَقْرَأُهُ لِمَوْلَاهُ
 جَلَّ ذِرَارَةً كَيْدَهُ حَسْدٌ (أَضَعُ مِدَارِهِ) بُكْلَهُ لَيْلَاهُ
 سَعْيٌ بِكَلْمَاهُ كَرْدَلَهُ بَعْلَهُ اشْلَانَهُ كَمَسْتَهُ كَلَهُ اشْلَانَهُ كَبَرْ
 بَلْلَهُ اسْمَدَهُ كَلَسَهُ تَلَعْبَتَهُ كَهَنَلَهُ كَمَشَاهُهُ اهْمَتَهُ ازْقَرْلَهُ
 اَنْهُ بَهْلَهُ اَنْكَهْرَمَهُ رَاهْكَرَهُ مِكْنَسَهُ وَنَسْدَانَهُ اَوْلَهُ تَحْشَاهُهُ
 كَهْرَصَاهُ اَهْرَاجَاهُ قَلْلَهُ كَهْلَهُ دَهْلَهُ اَهْسَنَهُ كَهُ كَهْلَهُ
 رَاهْنَهُ اَهْنَتَهُ كَهْ بَهْرَهُ خَوْهَلَهُ خَدَاهُ لَهُ كَهْ شَعْرَهُ دَادَهُ
 كَهْ شَهْرَهُ وَاهْنَهُ مَلَعُومَهُ اَسْدَهُ كَهْ قَرْلَهُ كَيْ اَسْتَهُ وَقَنْهُهُ فَقَنْهُهُ
 وَيَاعْشَهُ حَسْبَهُ كَهْ قَنْهُهُ فَقَنْهُهُ يَا تَهْدِيَهُ خَدَاهُ كَيْ وَهَجَنْهُهُ
 وَقَرْلَهُ كَيْ اَبْيَتَهُ شَاهِيَهُ تَفْسِيرَهُ تَمَكَّنَهُ بَاسْدَهُ وَلَيْلَهُ شَاهِنَهُ
 تَفْسِيرَهُ كَيْ كَهْ
 اَهْرَاجَهُ كَهْ كَهْ

پس بندہ فائیدہ از کشت خود می یا بد و هر کربے کشت
 ست حال او زشت سست و آدمی کر کشت ندارد غانہ ہم
 ندارد جائی ماندن ہم ندارد چون گمس بکر ڈخان ہر کب
 میکردد فاتا درین فکری می باید ک کچھ چیز در جنت است
 که در دنیا نیست یا در باب طعا نہنا و آبها ولباشہاد مکاہنا
 در راحت ہا وجایہا نی خوش و خوم دیا در دوزخ چیزے
 ہست که در دنیا نباشد در باب عذابها و در دنها و رنجها
 واکر در بہشت حوران غما تند در دنیا دختران و پسران تند
 واکر در بہشت این چهار جو شے رو ان ست مثلا آب
 وجے شیر وجے غر و جوے ایکبین و در دنیا ہم
 این چهار جوی ہست یعنی جوی مدیا و آب جو و آب نہ رہا
 وجوی شیر پستان آدمی و پستان کاو و میش بثال

جوی شیر در ان جا ریست و جو شے غر نیز در دنیا
 از شیره انکور و خرمائی سازند یعنی در کلام خداوندی
 وارد است قوله تعالیٰ و من الشّرّاء التّخیل
 والاعناب و تتخذون منه سکرا و زقّا حسنا
 یعنی خبر بیک چیزیست که از شیره انکور و خرمائی سازند
 دادیم لب شما روزی حلال و جوی انگلین نیز در دنیا هست
 که عمل صاف و پاکیزه از زنبور بوده می‌آید ولباس
 خوب و جامی خوب که در بهشت است و در دنیا نیز
 هست مثلاً پارچه ابریشمی و زربفت و کتاب و تاوار
 و استتوپ و قنادیز و ادرس غیره چیزها و عمارت
 های خوب بنکاله های همه در دنیا موجودند و لشانه دفعه
 نیز در دنیا هست مثلاً هر دن و د آتش سو هن و در دریا

لهم حشمتان و بجهيز و سعفه شير فناشدان و بجهيز
الله و كنونم بالفضل و شيدان و لا يجيئه و داروه ديدان همه
در روزي خطا هر قریب پسر دين همه عتمت ا و راعتم ا
بهم حاشیت و جمل بند هر چندی مهی ناند و روح یکلنه
از اهل اهلی نهاد است ا افریسون که صاحب امر خود چه
ست وقت که بند می تیرم ا داوسه اند و این قدر رنجیت و
در احیت های از دفع بمحضه صاحب امر خود بجذیب از جانی
نور گنجیت و استخراج و خلاص عن الروح و قتل الروح
مثل امیر لر بقی بچفل این همه پیغام اکبر و بیهقیت و تو زان
سعلا و بینیه مخدوشان ای دانش تشاپر اشیعی اهر
نداشت نتو و در نیما ببند دانش ای ای ایه با سرق و کسر بند
یا ای ترکیم تلخ دوزخ و بیهقی ای ای ای ایه پلته بلانه خواهی

میں کیفر دباؤ جو نیک بندہ الذھنیت نہ تھم اپنے بزرگی
 لمحوں کی وہیستہ رکھ لے چکرنا اپنی ملکہ سے کوئی بحث چیخت
 مذکون پیخت عرض کیا در حیرت عین اپنے خصوصاً اکبر کر
 ہوں بلکہ اپنے لام فتنہ اپنے تو ہونے لا کو فرمیدہ باشد
 مذکورین میں سے اخیرت ایم لپڑھدار ہوئی تا امید سنتہ والیں
 کا یہ استدلال ہے کہ نہیں ملادیو و کان مساقول شدست
 ملکیں سکان فی قبضہ طلاقاً عجیب فی ہو و فی الاخر قاعی
 یا خصلت قبیلاً نہ پندرہ طالیقہ الیسا عیلہما ان امام زمان
 لزماً گھروخت اور نہ قوت ملی قبیلہ اشتہ تقول آیات خدا
 نو در قرآن و احادیث و امر سلطانا للناس رسول
 سو کفی بالله شہید ایضاً فرستہ ایم بد بدد و کان

رسولی را نشانی است از خدا و من بطبع
الرسول فقد اطاع الله و من تولى فما
ام سلناک علیهم اکر کے انکاریت دارند
البته نفرستاده ایم ترا باهنا قال النبي عليه
السلام انا علیٰ من نویں واحدین ید الله
قبل ان یخلق آدم یعنی من و علی ازیک نور
خدا یم که بودیم درین دو دست خدا پیش از
آفریدن آدم علیه السلام باز فرمود قال النبي
علیه السلام انا علیاً من نور واحد و تکلنا
بموسى یعنی ما و علی ازیک نور خدا یم و سمن
کفیم با موسی در کوه طور پسر اے دوستان

مولا بدانیست که خداوند تعالیٰ چنان استاد از ل
 ست که عالم و آدم را به قسم آفرینیست یکی از یک
 توانا و یکی از یک دانای کے بهو و لعب دنیا مغور
 و کسے بریدار مولاهسرور و کسے بنادانی خود در چهالت
 است و کسے از دانائی خود در امید رحمت است و آنکه بهو و
 در چهالت است مام در ضلال است و آنکه بهو و
 لعب دنیا مغور است مام در مرض نادانی
 رنجور است و کسے دیده نمی شناسد چشم باطن او
 کور است و کسے که بدلت تو انانی دنیا هوشند
 و از یاد حشنه اش خود فراموشند و از نادانی
 خود مام در جوش خروشند و این همه کارها از

سلوان است لایرانی اینجاست دباره زده با خود هر چه خواهد
 سملیان شو هر چه کاری داشت و خواهد مکاری داشت
 هر چه بعی از این شیوه خواهد بود که مکاری به نشستش نمایند
 تا پس از آن راه را (و ملایم) نمایند
 هر چند از ای که در آن میگذرد هر چند هر چند از این شیوه خواهد
 هر چند که بسته که مکاری خواهد داشتم هر چند بیکاری خواهد داشتم
 این شیوه بقدام از این شیوه خواهد بود که مکاری را پس از برداشتن
 این شیوه بقدام از این شیوه خواهد بود که هر چند مکاری
 خواهد داشت و لایرانی این را بین خود نمایند و کار خود بینی کار
 نشانیان منع شوند

هر چند خود بین قدر این بین نبود که خود دید مرد بین نبود

کر تو مرد لے حقیقت لاینے کیز مان دو ناٹھا لئو دبھی
 نمیغط هندما بکھارش المغان و رقا در فیض الصلیل واللکوم
 ای پر عاز فان دو شستان چولالا و پیر برازمان رو حیان
 پر مشیدہ و مخفی نامہ کرائیں بندی پر معطی قصہ و تباہ نہ
 سکا ز آنکه کر کشن نہ کر نہ بخوار و نینا نہ کر نہ را خوب
 قادر تو الیالیں تھیت آب دار جانیں دیاں و تریپل تحلیم
 مدراتی در تھیب یعنی نکنے کلار چنان و فتح معلو کر
 بیو دست بالیج دین و بیم برازمان نہ کھڑک چھوپاں لے یعنی
 اولادی خشنا سلطان محمد رشتہ مان و ملک بعد ملن فی حرکت
 سنوار و احترم تلاجہ و تلا دو سلطان پرشیم و بعد اشتعل عمل
 اونا زل المعدا تھے یہند او شستان و راشہر بھیں بکھارستان

فیض نشان قدس آشیان رسیدم و بکه غلبه کناد
 بود طالع یا وری نکرده در از و ز حضرت مولانا روفق افزو
 شهر پورپالستان تشریف داشتند پس بنده بغیر
 از ویدار مدغیار در شهر بیهی باستاذ مبارک
 مولانا در بنکاله حسن آباد بغربت تمام مانده دلم خواست
 که آیا چه شود اگر عاشق دیوار یید چند کلمه ایات در
 اوصاف مولانی خود در تحت تحریر در آریید و این
 خیالی که در فاطم خطور کرد پس در یک کوشش خوب
 بگفت مناجات و ساختن کتاب سعی و تلاش نودم
 و محبت مولانی که باید کرد باندک زمان چند کلمه اشعار داشت
 نالائق و رذهن ناقص این بنده خاکسار لطفهور رسیده ازرا

برائی یادداشت نسخه ساخته بچاپ درآوردهم امید
 واثق است که کدامی بدریدن این نسخه هر سه‌وے
 وخطاً است که از بندۀ گذاشته است از راه کرم پربندۀ
 عیب نکیرند چه اکه بندۀ لفظ فصیح نداشتم که نسخه مناجات
 بے عیوب تحریر می‌شد چرا که آدم ملک حرسات
 لفظ فارس را ازین زیاد انجام دادن چاره ندار و فقط
 تمت تمام شد نسخه فضیلت نامه از دست فقیر الحیر
 سراپا تقسیم سید جلالی شاه ولد سید شاه کلان
 از اسل امام علی نقی لقبش بسید جلال بخاری است

د هم ماه جمادی الآخرین ۱۳۷۵ م در شهر بیان

بنکاله حسن با تحریر یافت

ایا بزرگ و میان اخبار پر جای خود را لذت برداش مخفی و پوششی
 نماند که این پنهان غلبه منع در کاره بوزیر گل با مسید دینامیک
 همچنان این کتاب وطن خود را حکمت کار و آنرا می‌داند و سلطان
 سید عجم و پسر سید عجم شهر پیغمبیر است. سید عجم از افراد دین ایله
 سرکار ابر تکنیک آمده و از این پیغمبیر عشق و عزیزی داشته و فیض ایله
 هنرها و مجموعات بیان در این صیافت صفات حضرت مولانا ابوالحسن
 یقظه می‌نماید که شود اهنجانه کلیسی حجتی خان ملا علی شافعی نظم و فخر رسانی
 نکرد و همچنانیک در دوره مرتضی کار و کتاب ساخته پند و دلم
 خواسته شد که اکنون کتابی که قدرت بقیه نویسندهای این مجید
 است مطبوع شود و صیافت هفته هشت حضرت قائم قیامت بی
 کشان محبت جامی لغایتی بگذشت شاهزاده طبع چاپ در آید

الای کس کیں قدم و بود را کیوں پیش کیوں دلنشتی کیوں دستی عاجز شمعه هایم
 مفکوا یعنی پوچم کی تباروزی کی خواسته فاعل مخاطب کی خواسته جسے ایلا
 میلدا بندی پنچ خدک صاحب و مکان نہ سیندی اینکی قدر ایلا
 آکا ہے پر کی ایسا یاد نہ میکن بگنج دلیں کی کل کل پر ایسا
 خواہند کو ایشید و سینکے این بخیالی در ہار فریض ضمیر مصوبت
 پیش کیا امید تو کی حضور ہم ایسا ہیں ہن افسوسی یا زیست
 نہ بخی کیتا ہے اس بیباشیں پار دران ہیں کوئی آخراں
 ہمدویان بیٹھنے کرتا لطبع کھلتے نکو شیخہ مدن پس
 معلوم شیخیں ہر ای ایلخ سینہ بہت مخفی دی سکھانہ تھمند و دور
 از جام سخا و پتی لمحہ و لہنی جانہ تھے بازی بیوی از برادران دین
 نا امید شدہ کتاب را پاپیاں کا اور دشادا کوشش ایں

در خاطرم بود که ناکام صُجَّبَتْ ام یک هندوی بسته
 کتاب را بقیمت دو صدر و پیسہ بطبع چاپ درآوردم
 و بعد از آن قلیم خواست که در اوصاف بے همتی برادران
 دین کلمه چند گل آمیز مترنم شوم مولا عنان زبانم را
 چنان کشید که گلک خوش رفتار در میدان کاغذ
 ندوید خیر مولائے کریم جمیع مؤمنان را برای صراط مستقیم
 ثابت قدم کرد اینیده بدیده از خود مشترف کردند
 بحق مستد علی مسام شده کتاب فضیلت نام

اصف صفات هادی المهدی حضر

صاحب الامر والزمان ہولانا سلطان محمد شاہ

لذکرہ السجد



ورزشگاه فارس

حاج سید محمد حسن جلال الدین

پروردگاری ساکن چهارم والی فلان

حاج

بستان اسلام - نوادر

از وظایف مملکت نایاب نایاب

دین کند بزرگان

